

# توماران مصور

تک شماره ۶ ریال

جمعه پانزدهم شهریور ماه ۱۳۳۰

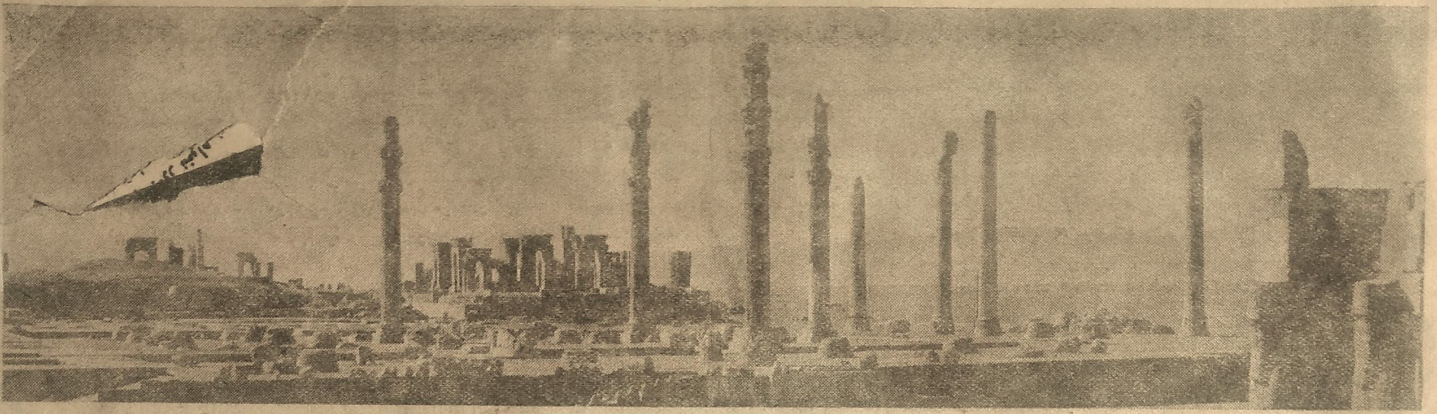
شماره ۴۲۱

## جنگ در مجلس



چگونه میتوان بین نظر ایران و انگلیس راه وسطی برای حل قضیه نفت پیدا کرد





**نفت جمشید :** ایرانی که در سه هزار سال پیش این بنای با عظمت را که اکنون ویرانه های آن مورد اعجاب جهانیان است بوجود آورده و در طول تاریخ یادگار های بزرگ در عالم هنر و تمدن و صنعت از خود باقی نهاده ، امروز نیز از اداره صنعت نفت خود عاجز نیست و استعداد خداداد این ملت بشرط وحدت و اتفاق همه مشکلات را حل خواهد کرد .

## چگونه میتوان بین نظر دگرتر مصدق و پیشنهاد های هشتگانه انگلیس راه وسطی پیدا کرد

### که منافع ایران طبق قوانین مصوبه تأمین گردان

همه گونه فداکاری برای نجات کشور و حل این مسئله تن درخواهد داد بخصوص که چون مردم ایران به دگرتر مصدق اعتماد دارند عقیده صاف و بی آرایش و پاک او را مورد قبول قرار خواهند داد .

تحریر احسانات مردم در راه خیر و مقدسی که در پیش است تا حدی جایز است که باصل موضوع لطیفه صدقه های رساند و جمع کثیری را عقیده برین است که بزرگترین وظیفه شخص دگرتر مصدق در حال حاضر اینست که شخصاً زمام هدایت افکار عمومی را در دست گرفته و بگذارد که احسانات عمومی بر خیر عامه غلبه نمایند .  
 - ۵ - قدمهای سیاسی که دگرتر مصدق و همکارانش در راه ملی کردن صنعت نفت برداشته اند کاملاً صحیح بوده مورد قبول عامه است ولی هنگامیکه شاهره هدف به راه های فرعی میرسد و مسائل اقتصادی فنی پیش می آید کار دشوار میشود و در اینجا است که وظیفه پیشوای قوم آن است که بمتخصصین امر رجوع نموده و از نظریات آنها که در نتیجه سالها تجربه بدست آمده است استفاده نماید .  
 - ۶ - مستر هرمن در مصاحبه های خود بکرات گفته است کسانی که در مذاکرات نفت شرکت میکردند کاملاً بیخبر از امر واقع بودند و بزرگترین اشکالی که در راه حل قضیه پیش آمد این بود که نمایندگان ایران در مذاکرات مربوط به نفت اطلاع واقعی نداشتند . باید از روی اصفوا واقع بینی تصدیق کرد که این نفس در کار ما وجود داشته است و بهمان اندازه که این مسئله از لحاظ سیاسی خوب پیشرفت حاصل شد در قسمت اقتصادی و فنی بواسطه نبودن کار شناسان آگسای جریان پیشرفت امر کند بود .

حل مسئله نفت مورد علاقه تمام آقایان و افراد ملت ایران است جز کمونیستهای وطنی یعنی يك اقلیت بسیار کوچک که لایبط با انگلیس و امریکا فحش داده و کوشش دارند این مسئله را همانه فرار داده روابط ایران و دلپای غرب را برهم بزنند . بقیه مردم ایران ارضیم قلب مایل بحل این مسئله بوده صمیمانه میل دارند که این مشکل مطابق آرزوهای ملی ایران حل شود و یکی از طرق حل آن اینست که اولیای دولت انگلستان بنوع خود با اهمیت نهضت که در ایران برای ملی کردن صنعت نفت بر پا شده توجه نموده دست از غنای ما برای اینکه کمکی بحل این مشکل کرده باشیم اراغش را بکشند و مطلع و آگاهی که می توانند در راه حل نشان دهند . قاضا دگرتر مصدق را درباره حل این مشکل برای روشن کردن افکار اولیای امور مردم مرقوم داریم و اینک دو تن از این اشخاص نظر خود را نوشته وطنی مقاله میجویی برای ما فرستاده اند که بجز یکی از آنها درین شماره مبادرت میوریم این مقاله بطوریکه ملاحظه میگردید از روی بی طرفی و با کمال دقت نوشته شده است و شاید بتواند کمکی بحل مشکل نفت که مورد علاقه مردم ایران و انگلستان خصوصاً و دنیای دموکرات عموماً میباشد بنماید همانها شایسته است سایر صاحب نظران و ارباب اطلاع هم که اطلاعات دقیق فنی و تجاری دارند از ارائه طریق و راهنمایی دریغ نکنند و صفحات تهران معصوم برای درج اینگونه مقالات کف خالی از تصعب و ریش باشد آزاد است .

مجله هفتگی تهران معصوم از من خوانسته است که نظریات خود را درباره قضیه نفت و راه حل آن بنویسم . پیش از اجابت این تقاضا لازم میدانم که عقیده خود را در باب آنچه تا اکنون شده و اقداماتی که واقع عملی شدن نفت انجام گرفته است با کمترین صراحت و بدون هیچگونه بیروالی بیان کنم تا مقدماتی برای راه حل بعدی که پیشنهاد میکنم باشد .

طرح اینگونه مسائل عمومی موقفی سودمند خواهد بود که هم صاحب نظران و هم خوانندگان معصوم برین باشند که تصعب بی جا و حب و بغض را کنار گذاشته و قضیه را همانطور که هست مشاهده نمایند .

برای قضاوت صحیح لازم است که توانایی تحمل انتقاد بی طرفانه و بی غرضانه در نویسندگانی خواننده موجود باشد و خالفین و موافقین حاضر باشند که خود خواهی و خود پرستی را که ناشی از جهل و نادانی است کنار گذاشته و با یک روح تساهل به اتقادات موجه نظر افکنند .

۱ - اعتقاد واضح من این است که دولت انگلستان و اولیای شرکت سابق نفت در ده سال اخیر هیچوجه با افکار عمومی ایران این تمس حقیقی و واقعی نداشته و از چگونگی احسانات مردم ایران اندک اطلاعی نداشته اند .

ارتباط و مراوده ماورین آنها فقط با طبقه حاکمه بوده است و استنباطات آن ها از وضع ایران از پیرلده های پوسیده ای که اسلافشان بیاد کار باقی گذاشته اند سرچشمه گرفته و بالطبع غلط و غیر واقع و اشتباه محض بوده است . رویه ماورین انگلیسی نسبت بایران همان روش کهنه و

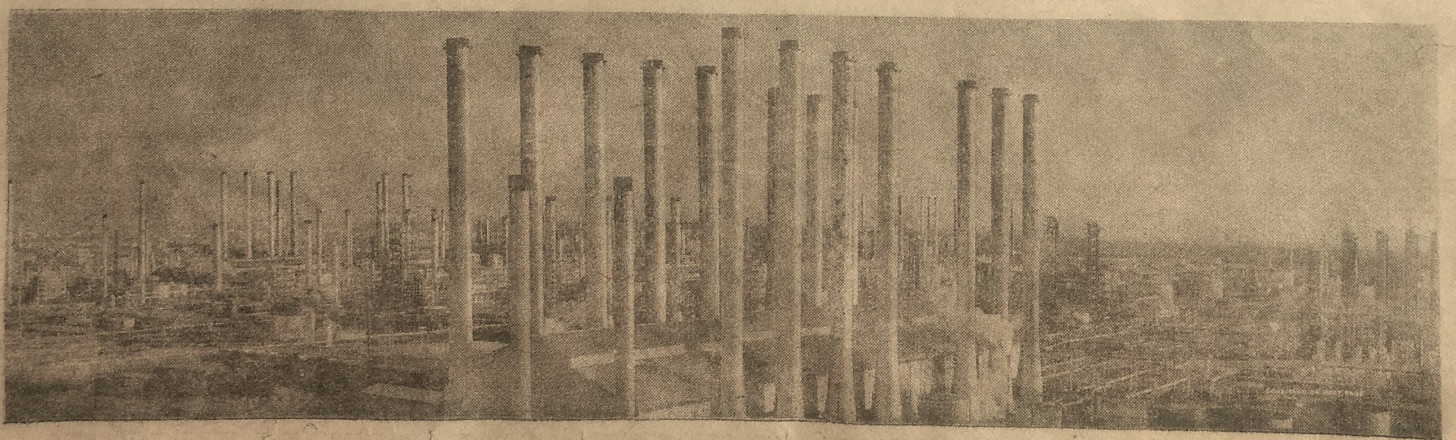
فرسوده قدیم بوده است و بی اعتنائی آنها با فکر مردم موجب بحران شدید و نامطلوب کنونی شده است که امروز در روابط بین دو کشور پدید آمده است و از روی حق و انصاف باید گفت که مسئولیت آن بگردن انگلیسها میباشد .

۲ - ملی کردن نفت ناشی از سه عامل مهم بوده است (اول) خواسته های اقتصادی مردم ایران که طی سالهای متمادی معترض به هم بوده اند که از صنعت عظیم نفت عاید آنها میشود است و همواره تقاضا داشته اند که سهم عادلانه ای بایران پرداخت شود و بنابراین رفاه و آسایش مادی مردم را تا اندازه ای تأمین نمود (دوم) خواسته های سیاسی ایران که عبارت بوده است از لغو امتیازات که ممکن است طالب امتیازات مشابهی باشند (سوم) ریشه کن کردن دخالت هایی که انگلیسها در امور داخلی ما میکردند و بوسیله بند و

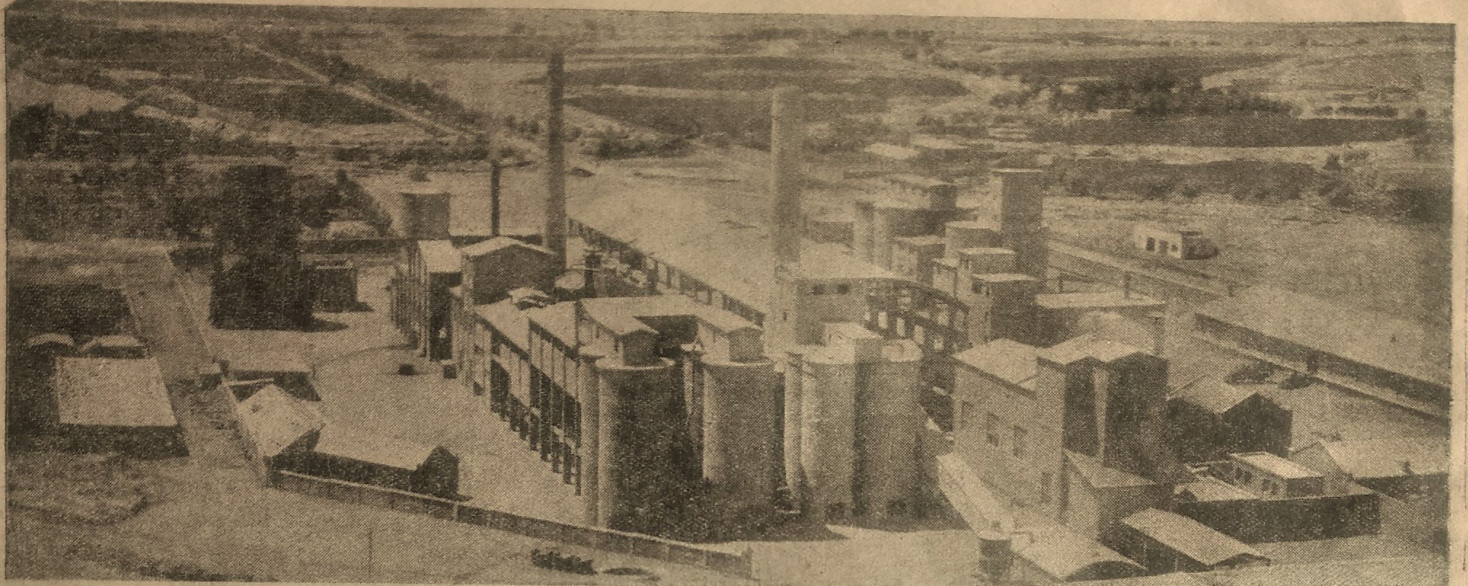
بست با طبقه حاکمه نفوذ خود را مستقر نموده و طبقه فاسد و بی آرومی حاکمه فرصت میدادند که توده مردم را بپشمانه و بی رحمانه استعمار نمایند .

۳ - با اصطلاح امروز موجبات زمانی و مکانی (که بطور خلاصه عبارت است از علاقه مندی جدید امریکا به امور سیاسی و اقتصادی ایران - سرگرمیهای دولت شوروی و ملاحظه کاری آن پس از انقلاب آذربایجان و ملاحظه اشتباهات انگلیس - بالا رفتن سطح معلومات توده مردم - افزایش عدول با سوادان در ایران - نهضت های استقلال طلبی کشور های همجوار مانند پاکستان و هندوستان - خطر ترویج کمونیسم بین توده مردم ایران که فاقد وسائل اولیه زندگی میباشد - روی کار آوردن حکومت نرم آرا که بر خلاف میل و اراده مردم بود - حس سختی اولیای شرکت سابق نفت در قضیه تصرف در دار (الحاقی) دست بهم داده موجب شد که آقای دگرتر مصدق مظهر خواسته های مردم شده و در راه ملی شدن نفت پیشقدم گردد .

آبادهان : صفیه خانه بزرگ آبادان و دیگر تأسیساتی که شرکت سابق در ایران دارد ، حال ایران است . دولت ایران ، طبقه امتیاز نامه داری و بعد هم طبق قرارداد ۱۹۳۳ در عواید شرکت سابق شریک بوده و به تناسب سهم خود میبایست برای استهلاک اموال شرکت در ایران پرداخته است .







کارخانه سهام ۵۰۰۰ راند آهن و دخانیات و کارخانه سیمان از مراکز بزرگ کارگری در تهران است و بین کارگران کوهپایه و کارگران ضد کمونیت دیواره ای شدید در این کارخانه ها در گرفته است

# تشکیلات کارگری، خود را برای انتخابات کنگره کارگران آماده میکنند

## مبارزهای که در پشت پرده ها ، بین گمبو نیست ها و ضد گمبو نیست ها در جریان است..

چگونه وزارت کار بوجود آمد  
درسال ۱۳۲۴ دروزارت پیشه و هنر ،  
اداره ملی بنام اداره کار بوجود آمد که رئیس آن  
مهندس نفیسی (معاون فنی وزارت کار) شد.

این روزها ، در پشت پرده ، بین کارگران ایران مبارزه شدیدی وجود دارد ، این مبارزات برای انتخاب نمایندگان است که  
باید در دکتوره کارگران ایران ، شرکت نمایند ، کنگره کارگران ایران ، در مهر ماه هر سال بنا به دعوت وزارت کار جهت تعیین  
نماینده کارگران در خوراندن کار برای مدت یکسال در تهران تشکیل می شود و وظایف این نمایندگان بررسی مسائل کارگری است  
برای اینکه خوانندگان تهران تصور از این جریان مطلع باشند ماضیاً اکثر تاریخچه مختصری از اتحادیه کارگری ایران ، وضع کارخانجات  
و دسته بندی های که فعلاً وجود دارد شرح می نمایم .

تشکیلات این وزارت خانه بعنوان مدیر  
کل استفاده گردید . بعداً ، در حکومت مساعد  
در شانزدهم تیرماه ۱۳۲۸ گزارش کمیسیون  
پیشه و هنر و بازرگانی مجلس مربوط بامور  
کارگران و کار فرمایان بنام قانون کار  
که بصوبه مجلس شورای ملی رسیده بود ،  
صحه اعلیحضرت همایونی مودع گردید .  
قانون کار در ۲۱ ماده و ۱۵ تبصره  
بمنظور ایجاد مرجع صلاحیت دار و بیطرفی  
برای حل اختلافات بین کارگر و کار فرما  
و ایجاد حسن تفاهم در بین آنان وضع گزاد  
مربوط بیکار و مراقبت در تهیه و اجسرای  
مقررات آن و اجرای بیمه کادگران وحمايت  
و تأمین بهداشت و رفاه و بالا بردن سطح  
زندگی کارگران و تعیین عوامل  
کار و مدت مرخصی و تعطیل کارگران -  
حل اختلافات - شورای عالی کار -  
سندیکاهای کارگری - صندوق تعاون  
و بیمه - بنگاههای کارایی - شرکت های  
تعاونی با ایجاد وزارت خانه ای بنام وزارت کار  
الزام آور گردید ، و چون استناد حزب نورد  
و شورای متحده من کزی برای جلب کار -  
کران تأمین رفاه و آسایش آنها بود که تا آن  
تاریخ قانون و مرجعی برای رسیدگی باحقوق  
حق کارگران وجود نداشت این بود  
که همدهای از کارگران دعوت حزب نوده را  
پذیرفته و لی پس از تشکیل وزارت کار ،  
کارگران بانسبکی اتحادیه های صنغی منظور  
خود را عملی دانستند و بتدریج تماس خود  
را با شورای متحده من کزی قطع نمودند .

### تاریخچه اتحادیه های کارگری در ایران

نخستین اتحادیه کارگری که در ایران  
تشکیل گردید ، (اتحادیه کارگران مطابع)  
است که قبل از سلطنت رضاشاه بوجود آمد  
و بعداً تعطیل شد تا تاریخ سال ۱۳۲۰  
اتحادیه کارگری در ایران وجود نداشت .  
اولین اتحادیه در سال ۱۳۲۰ در خوزستان  
بوجود آمد . درسال ۱۳۲۲ اتحادیه ای بنام  
«اتحادیه زحمتکشان» برهبری دکترواروند  
تشکیل شد . شورای متحده در سال ۱۳۲۳  
در تهران افتتاح شد ؛ بعداً شورای متحده یا  
اتحادیه زحمتکشان که دکترواروند آنها  
هدایت مینمود و ائتلاف کرد و شورای متحده  
من کزی بوجود آمد که حزبی نوده بستگی  
داشتند و درسال ۱۳۲۷ از طرف مجلس غیر  
قانونی اعلام شد . درسال ۱۳۲۵ اتحادیه جدید  
بنام (اتحادیه سندیکای های کارگران و  
کشاورزان ایران) معروف به «اس. ک. ای»  
تشکیل شد و با نام سال ۲۶ عده ای از اسکی  
جدا شده و اتحادیه جدا گانه تشکیل دادند  
که بوسیله مهندس مهین - نوری آشتیانی  
آداره میشد و به اتحادیه من کزی معروف به کارگران  
ایران (س.ا.م.) بود در سال ۲۷ عده ای بسر  
پرستی قربلانی از اسکی جدا شدند و اتحادیه  
مستقلی بنام شوراای من کزی کارگران و  
کشاورزان ایران را تشکیل دادند . درسال  
۲۸ در اتحادیه دامکاه اشعاری بوجود آمد  
و بعد از این هر دو دسته خود را بنام اتحادیه  
دامکاه معرفی مینمودند درآبانماه سال ۲۹  
اتحادیه های اسکی و اشعاری و اسکی و اشعاریون

در هند این اتحادیه تابع شرایط قانونی سندیکای  
خواهد بود و از مزایای قانونی سندیکاهای  
استفاده خواهد کرد . بطوریکه ملاحظه  
شده قبل از تصویب قانون کار چند اتحادیه  
و سندیکای رسماً شروع بفعالیت نمودند و افراد و  
کارگران را را ایست به تشکیلات خود اقدام کرده  
بطوریکه اطلاع بدست آمده اینست که در  
حدود ۲۳ اتحادیه و صنف توسط وزارت کار  
شناخته شده اند ضمناً باید اظهار شود که بین  
اتحادیه کارگری و اتحادیه های صنغی  
این فرق وجود دارد که اتحادیه های کارگری  
شامل افرادی میباشد که در کارگاهها و  
کارخانیات انجام وظیفه میکنند ولی اتحادیه  
های اصناف یا پیشه ور من کب آن کار کرد  
کارفرمایانی باشد که در حرفه های مختلف  
از قبیل خیاطی و کفاشی وغیره بکار مشغولند .  
مثلاً استادکار نجار هم کارگر است و هم  
کار فرما و چون قانون کار شامل پیشه و  
نهی باشد از نظر قانون کار نمی تواند استفاده  
اتحادیه ای بنمایند .

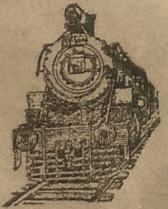
### وضع سیاسی اتحادیه های کارگران ایران

قبلاً لازمست که اشمعار شود فعلاً  
تقریباً سه دسته متشکل در بین اتحادیه  
کارگران وجود دارد این سه دست عبارتند از  
اول دسته های مربوط به حزب سابق نوده که فعالیت  
زیرزمینی دارند دوم دسته دیگر مربوط بکنگره  
دسته سوم شورای سندیکای های مستقل  
کارگران ایران میباشد که تاریخچه آن قبلاً  
ذکر گردید ه مهینا علاوه از این سه دسته  
بعضی از اتحادیه های بعضی از کارخانجات یا  
کارگران وجود دارند که هیچ بک از سه  
دسته مذکور ارتباطی ندارد و اینک فعالیت  
شدیدی میشود که دسته های آزاد به یکی باز  
سه دسته بالا ملحق گردد .

### کارخانه چیت سازی

این کارخانه فعلاً معمل و مر کز اصلی  
کارگران توده ای است و فعالیت آنها در  
اینجا کاملاً علنی می باشد در این کارخانه تقریباً  
کارگران نوده ای اکثریت دارند فعالیت این  
کارگران بجائی رسیده بود که در چندین  
قبل متجاوزانه ۵۰ نفر از کارگران شده بود  
را رسماً از کارخانه اخراج کردند و پس  
اخذ ایات و کارشنسی و مخالفه ای کمدکلی  
ها موجب مزاحمت کارگران شد نوده ای

### سندیکای ملی کمونیزم ایران راه آهن و ملی ایران



کرد خود را توك نمود ، محصول كار از روز های قبل بیشتر شد . فلذا در دفاعیات شكستی نصیب توده ها شده ولی مجاهدت و فعالیت زیادی از طرف توده اها میسر که این سنگر هم را از دست ندهند . اینک نتایج بین کارگران منتسب به کنگره و سندیکاهای مستقل هم آهنگی پیدا شود توده اها در فعالیت باقی خواهند ماند.

**سیمان**  
این کارخانه که در سابق یکی از مراکز حزب توده و فعالیت آنها بود اینک تقریباً صفیه شده اند و فقط عده معدودی از افراد حزب توده در این کارخانه وجود دارند که آنها هم نمیتوانند عملاً فعالیت کنند. بهضت بیرون کردن افراد توده ای بوسیله کارگران ابتدا در کارخانه سیمان آغاز گردید و بعداً کارگران سایر کارخانجات از رفتار آنها تبعیت نمودند . اتحادیه کارگری این کارخانه هنوز کاملاً تعیین نشده و به ثبت رسیده است .

**سیلو**  
در این کارخانه نیز سده است وجود دارد و چند روز دیگر انتخابات آنها شروع میشود و نتیجه آن معلوم خواهد شد که چه دسته ای بیشتر در کار کردن نفوذ دارند . از هم اکنون توده ها ساحت مشغول فعالیت میباشد بطوریکه چند روز قبل رئیس کارخانه یکی از کاندیدهای حزب توده در جمعی را که نفوذ زیادی دارد و از خارج هم تقویت می شود برای مدت یکماه موقتاً از کارخانه بیرون کرد سروصدای زیادی بلند شده و تعدادی از کارگران توده ای سروصدا بلند کردند تا جائیکه رئیس کارخانه مجبور شد کارگران را با وعده ساکت کند که پس از چند روز اورا مجدداً بکار بگمارد و حتی این سروصدا بکارخانه چیت سازی نیز سرایت کرد و طرفداری از این شخص بعمل آمد . بطور کلی در این کارخانه بعد از چیت سازی توده ای ها نفوذ کامل دارند ولی شیبده شد که بین افراد منتسب به کنگره و سندیکاهای مستقل سازش بوجود آمده که مبارزه شدیدی با عناصر توده ای بنمایند و در صورتیکه وزارت کار و دولت مراقبت نمایند دست ایادی حزب توده کاملاً بریده خواهد شد.

کارگران کمولیت رژه موروثی - این عکس هنگامی برانته شده است که حزب توده ، سه وزیر در کابینه فرام داشت و هر روز بنامینتی کارگران توده ای در میدان سپه ، میتنگ میداند و رژه میرفتند

**تارخه به شماره**  
در این کارخانه اکثریت با کارگرانی می باشد که منتسب به سندیکای مستقل هستند. اتحادیه کارگری در این کارخانه هنوز کاملاً به ثبت نرسیده و در طرف ثبت میباشد. در این کارخانه در حدود ۱۰ یا ۲۰ نفر کارگر توده ای وجود داشت که کارگران ضد توده ای آنها را مجبور به برکناری از کار نمودند . يك هفته قبل انتخابات آنها عملی گردید و برای شورای کارگاهها نماینده ای انتخاب شد و صادق از شورای سندیکاهای مستقل ۱۸۶۷ رای در مقابل ۲۰ الی ۳۰ رای مخالف برنده شد.

**قند گهر یزک**  
در این کارخانه نیز شورای سندیکاهای اکثریت دارند. ثبت اتحادیه آنها کامل است و تقریباً محیط امن و آرامی دارد نماینده کارگران اینها «فدایی» است .

**گلسیرین**  
در این کارخانه کارگران منتسب به کنگره اکثریت دارند و گویا سدر کشاورز بنام جیبه کار نیز در این کارخانه فعالیت می کند . جریان ثبت اتحادیه این کارخانه هنوز کامل نیست و گویا شهربانی به چند نفر از افراد آنها که سابقاً فعالیت توده ای داشتند ابراد گرفته است . در این کارخانه نیز بیشتر کارگران توده ای را از کار برکنار نموده اند .

**گودرون**  
در این کارخانه تقریباً تشکیلات صحیحی وجود ندارد و فعالیت اتحادیه ها در آنجا را کد است .

**کارخانه برق**  
در این هفته انتخابات کارگری کارخانه برق عملی گردید و «رضوی» نماینده کارگران شناخته شد و بطوریکه شنیده می شود می خواهند سندیکای مستقلی تشکیل بدهند رضوی نماینده این کارخانه در ظاهر پانوده ای هالی را بنا می دارد ولی مراجع مسئول نتوانسته اند ماهیت آنرا معلوم نمایند. گرچه رضوی شخصاً اظهار می دارد که منتسب به هیچ حزبی نیست .

**راه آهن**  
کشمکش و جریان مشغولی که در سابق در راه آهن وجود داشت در این بدبیر مدبر کل فعلی بکلی از بین رفته و وضع اتحادیه ها فعلاً مسکوت می باشد . در راه آهن تشکیلات و سندیکاهای مختلفی وجود دارد .

**الف : سندیکای نمکسین ها :** که فعلاً اکثریت افراد آن متمایل به توده یا توده ای بودند و در این اواخر که انتخابات آن آغاز گردید افراد غیر توده ای برنده شد و در هیئت مدیره آن فعلاً هم عناصر توده ای و غیر توده ای وجود دارد وضع آن فعلاً معلوم نیست ولی فعلاً تشکیلات آن به ثبت رسیده و ثبت آن کامل میباشد .

**ب : سندیکای لکومویو راسان :** ثبت این سندیکای کامل است و مستقل میباشد و بهیچ دستمای منتسب نمی باشد .

**ج : سندیکای حرکت :** این سندیکای فعالیت ندارد .

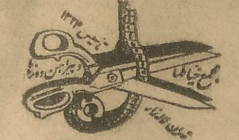
**د : سندیکای جریه :** این سندیکای فعالیت ندارد .

**ه : سندیکای مکاپیک :** این سندیکای بطور مستقل فعالیت میکند .

کلیه افراد و کارگران راه آهن قبلاً باسکی کار می کردند و هجتمه سری اسکی را تشکیل می داد و اکنون اسکی به این افراد بود بعضی از سندیکاهای آن ثبت شده و بعضی دیگر هنوز به ثبت نرسیده بطور کلی می توان گفت فعالیت شدیدی در راه آهن وجود ندارد و دست افراد توده ای که در سابق خرابکاری های در بین کارگران می نمودند فعالیت های زیر زمینی دارند و منتظر فرصت می باشد و اگر از طرف دستجات ضد توده ای فعالیت نشود ممکن است توده اها پیشرفت حاصل کنند.

**راندگان دولتی**  
راندگان دولتی نیز سندیکایی دارند و شورای سندیکای مستقل اکثریت دارد و در شیمی ، نماینده آنها میباشد ثبت این اتحادیه نیز کامل میباشد. این افراد نیز مبارزات شدیدی با حزب توده نموده اند و نگذاشتند توده اها در آنجا رخنه کنند .

کارگران کمولیت رژه موروثی - این عکس هنگامی برانته شده است که حزب توده ، سه وزیر در کابینه فرام داشت و هر روز بنامینتی کارگران توده ای در میدان سپه ، میتنگ میداند و رژه میرفتند



علامه دولتی و اتحادیه های تهران



شورای مرکزی

اتحادیه های کارگران و کشاورزان و پیشه وران ایران

**سندیکاهای کارخانجات شیمیایی و خاک نسوز آمین آباد**  
افراد این سندیکا اغلب عضو حزب زحمتکشان می باشند و بعضی از افراد آن با جبهه کار در تماس میباشند و اتحادیه آنها در طرف ثبت است .

**کارگران شهرداری**  
این کارگران اخیراً با جبهه کارتمی گرفته و به این جبهه اظهار تمایل میکنند ثبت این اتحادیه کامل است و «بابی» نماینده آنها می باشد. این اتحادیه سابقاً چرواسکی و بعدتر جبهه کنگره گردید. تا اینکه جبهه را توسط کشاورز صدر تشکیل گردید و این جبهه قسمتی از افراد زحمتکشان و قسمتی از عناصری که با کنگره کاری کردند بخود متمایل نمود. البته این جبهه هنوز تشکیلات سندیکایی کامل و اتحادیه کارگری ندارد و هنوز اختلافاتی با سایر دستجات دارند و این اختلاف بین تورا بدین امالی - بیوک سابر - عزت اله هدایت و مهندس نفیسی که در بین کارگران نفوذ دارند وجود دارد.

**کارخانه میچله**  
نماینده این اتحادیه « مبارکی » عضو شورای سندیکاهای مستقل می باشد و سندیکای مستقل در این اتحادیه اکثریت دارد و ثبت آنها نیز کامل است . و این افراد نیز توانسته در شیمی آباد و مبارک آباد فعالیت توده اها را از بین ببرد .

**کارگران کفشی**  
کارگران کفشی ها نیز اتحادیه ای تشکیل دادند که کاملاً مستقل می باشد و بهیچ کجا وابسته نمی باشد

**نانوها و کارگران ناقتونی**  
اتحادیه آنها به ثبت رسیده ولی هنوز به ثبت شرکتها نرسیده است .

**گرماه ها** نماینده این کارگران فریدونش می باشد و ثبت آن در طرف انام است این اتحادیه عضو کنگره میباشد .

**راندگان غیر دولتی و اتوبوسها**  
نماینده این اتحادیه «پدرتالی» میباشد و ثبت آن کامل است و «پدرتالی» از افراد برجسته کنگره می باشد .

کارخانجات بلورسازی - کبیرت سازی - رستگدی های تهران - بنا ها نیز اتحادیه دارند که کاملاً ساکت می باشند و فعالیت ندارند . کارگران کارخانجات سلطنت آباد کارگران فنی ارتش هم طبق مقررات ارتش نمیتوانند در هیچک از احزاب و اتحادیه ها فعالیت نمایند .

وامع تشکیلات کارگری در شهرستانها و همچنین مبارزات و اینکه دولت چطور خواهد توانست از این فرس بفع منفکت اسفاهه نماید ، در شماره های آینده بحث خواهد شد





گزارگری - حسابداري
نوراً حکم انصاف آقای احمد...
مجلس است بطریقی که ادارات...
صادر و ابلاغ وحده اکثر فوق‌العادة اضافی کار...
برای ایشان منظور و دربارۀ تأمین مزایای...
دیگر که در نظر است بایشان داده شود...
فردا اول وقت اداری باین جانب مذاکره شود...



# بی عرضه

تقم: انوشه

خلاصه قسمتهای گذشته

پنجاه سال پیش «احمد» از مردی آرزویخواه و فداکار بوجود آمد و پسرش اورا طبق علایق اصول اروپائی و اخلاقی پرورش داد... او را متفلسف ساخت که پروردی در سایه لاله آزادی دوران کامیابی در دهان او بی‌نما و مسلمان و معتضان پایان خواهد یافت و عصر صلاح و پیروزی حق خواهد رسید... احمد درین امید پروری خود در فضل و لویندگی شهرت یافت و عدلی در آمیختگی و بی‌روزی موفق خواهد شد...

احمد فردا در وزارتخانه حاضر شود؟
وزیر نگاه می‌کشد به رئیس دفتر کرد، شاید باین نگاه سریع چیزی بهم گفتند و شنیدند زیرافرو را روبه‌عفت کرد و گفت:
فردا...
پس از آن اندکی تأمل گفت:
خیر، بهتر است که فردا هم صبر کنند تا حکم صادر و ابلاغ شود.
عفت بی آنکه چیزی از سر برتش کاسته شود گفت: چشم! پس اگر لازم میدانید خود بنده فردا به وزارتخانه بیایم و دنبال جریان کار باشم؟
وزیر می‌خواست بی‌گوفنده، لازم نیست، ولی رئیس دفتر کل فوراً گفت:
بله خانم، تشرف بیاورید، البته بهتر است.
عفت مجدداً با هر دو خداحافظی کرد.
تا بدر کوچمه پرسید چندین دقیقه کلمات و عبارات مختلف حاکی از تشکر بر زبان آورد.
آنومویل وزیر بدستور او جلو در کوچک آماده بود. عفت در آن قسمت و بطرف منزل خود رفت.
پس از رفتن او وزیر که خویش از غیظ بچویش آمده بود به رئیس دفتر گفت:
زنکه پدر سوخته! انگار برای گرفتن ارث پدرش آمده بود!
رئیس دفتر کل بالحنی اطمینان‌بخش گفت:
اهمیت ندارد حضرت اشرف! بعهده بنده که همه چیز طبق میل مبارک انجام گیرد!
وزیر باخشم و بی‌حوصلگی و بالحنی تمسخر آمیز گفت:
چطور مطابق میل مبارک من انجام گیرد؟ مگر میشود بچنین زن دست اندازی کرد؟.
نویک‌دقتمه ویل نظر او را دیدنی و حتماً توانسته‌امی درک کنی که چه جانوری است.
رئیس دفتر گفت:
اختیار دارند حضرت اشرف! بنده که بارها امتحان خود را داده‌ام.
چطور حضرت اشرف نمیدانند که نظر بنده درین گونه موارد کیست و هم خوب میدانم که در هر مورد از چه راه باید وارد شد!
وزیر گفت:
با اینهمه این نومبری از آن نومبیری هانسته! این زنکه چندان همیشه و جبروت داشت که من جرأت نکردم سر بردارم و در چشماش نگاه کنم... به علاوه این قبیل زن ها...

و با نشاط دید و مصفا و سا چون کلام فاتحانه او را شنید سراپا بلرزه درآمد. او بقیه داشت گزشت از خانه وزیر فقط در صورتی غم و دلخوش بازی خواهد گشت که با رضا و رغبت کامل کام آن مرد هرزه را برآورد و بیادش آن نام بخشش برای شوهرش کاری انجام داده باشد؛ در غیر این صورت امکان نداشت شادمان مراجعت کند زیرا بی‌شبهه وزیر او را جز برای شهوت‌رنایی بخانه خود نخواهد بود و هرگز در خانه خود دست از گریبان زن زنیایی که بیای خود با آنها رفته بود بر نمیداشت؛ پس وزیر در خانه خلوت خود، در اطاق مجرمانه خود دست بطرف عفت دراز کرده و از او منتقایی ندیده و پس از رسیدن بمقصود حکم یا دستوری بدست او داده است؛ اگر عفت از آن خانه و آن اطاق سالم بیرون آمده بود امکان نداشت شادمان باشد. حالا که اینقدر سرخوش و شگول است، پس دستور وزیر را بدست دارد، پس...
تبعیه‌هایی که از استقلال درونی خود میگرفت چنان زشت و ناگواری بود که نتوانست فکر خود را به آخر باز گوید، دیوانه از خشم و باقدهای بلند و نفس زنان، بدنیال عفت وارد خانه شد و بی اعتناء به حضور فرزندان خود که دور او و مادرشان جمع شده بودند پرخاش کنان و با صدای گریه و مراثی گفت:
چه کردی؟
زود بگو چه عفت خنده‌ای کرد و با کمال سادگی گفت:
چه میخوانی، یکنم؟ گره از کار فرو بسته‌ات باز کردم و زیربانتهاهی چنقله‌امی و بزرگواری کنیا و صریحاً بکار گزینی و حسابداري دستور داد که حکم مدیر کلی وزارتخانه را برای توستاد کنند و اضافه حقوق و مزایای بسیار برای تو و فرزندانی که حد اقل حقوق و درآمد ماها نماند به دو هزار و پانصد تومان برسد!
احمد که چشم از سرش به رفته بود و در دست متشنج خود را با حال خمله بطرف عفت برد و با جوش و خروش عیبجویی گفت:
بچه قیامت؟ بچه قیامت؟
و چون متوجه بچه‌ها شد و همه را دید که در مقابل فریادچون آمیز او باوحشت بفرق امیروندتیب برآین زد و گفت:
بروید؟ چه می‌خواهید؟ دور شوید... بچه‌ها دون دون و لوزان دور شدند و او با چشمه مهر و خوشت سر شانه‌چپ زشت را محکم گرفت و گفت:
سرخ میگویی! مسخرگی می‌گویی! امکان ندارد!
لبش با همه خروش و حراری که داشت اندک‌اندک عاجزانه در وقت باز شده بود. مثل این بود که درین فریاد زدن و نه‌اندید کردن التماس میکند که عفت شوخی را نباه جلورده ایستاده و بدولت‌بندی تمسخر آمیز چه مراثی را صفا داد.
در بدست راننده باز شد، عفت پایتین آمده با جسمی از راننده تشکر و خداحافظی کرد؛ بطرف احمد رفت و چون بیگ‌قدمی او رسید با احنی مسرت آورد و در عین حال تمسخر آمیز گفت:
چرا اینجا ایستاده‌ای آقا! نیا برویم بجاها! من تعریف کنم و تو ای‌الله بگوئی! اما احمد چون عفت را خوش و خندان طول بکشد...



# سخنان سوزان

## از کتاب گذشته‌ها تصنیف استاد نظام وفا

از آثار ممتاز شاعر ولایتی ارجمند نظام وفا دو کتاب کم نظیر «گذشته‌ها» و «پروزی دل» از یکسال پیش بهمت یکی از علاقه‌مندان استاد تحت طبع فرارسفته و اینط‌طبع این دو کتاب در یک، یکصد هشتاد و پنج صفحه‌ی پایانی یافته است و مترجم منتشر خواهد شد. این یک صد هشتاد و پنج صفحه از این کتاب:

ای دل من که از روی اقیانوسهای بزرگ غم پرواز کرده‌ای، ای چشم من که گره‌های گرانبه‌ای آرزو از تو فرور بسته‌اند، ای آه آشتبار که حرارت دل‌برانی گفته‌ها و نوشته‌های من از تو است، چرا اینقدر مأیوس و بیکار نشسته‌اید، دل او هم آخر می‌سوزد و اشک عشق از دیدگان او خواهد چکید.

**فاصله بین خودپرستی و از خودگذشتگی زبانه است و ولی یک برق محبت در یک لحظه آن را طای نمود و دستارگان خاموش را بخورشیدهای فروزان مهبل می‌نماید.**

من سالها در اشتیاق سوخته‌ام و سخنان سوزان من دل‌های سنگین را چون مس که اخته‌متقل نموده‌اند.

چه خوش بختند زن و مردی که بهم عشق دارند و روحان از یک مفرق طلوع کرده و روشنی و حرارت دل و دیدگانشان از یکدیگر است. وقتی دو شمه نام لبر بهم می‌آیند و شراره‌های بیکسو زبانه کشید یک شمله می‌شوند و دو کالکلی از هر جهت منافع می‌گردد همین طوری دو قلبی که برای یکدیگر آتش گرفته اند و حیاتی و خاموشی آنها یکدیگر پیوسته است یکدل پیش می‌نهند و در سیمای نورانی هر یک از آنها چهره‌آبان دیگری را میتوان مشاهده نمود.

گرفت، دلش از اینکه پس‌فراداه وزارتخانه خواهد رفت و مصدکار کمی خواهد شد پس برای همه ملولوار نرفت شد... خواست اعتراض کند ولی نگاه نافذ و مصومانه عفت ازین فصد منحرفش ساخت. زحمت آبدهان خود را با هزار کلمه تاخ و تند که برسر زبانش آمده بود فروبرد و گفت:

— فردا دیگر لازم نیست توبروی، من خودم میروم.

عفت گفت: نه احمد، بهتر است که من بروم؛ تو وقتی وارد وزارتخانه‌شو که حکمت در جیب بفت باشد و مستقیماً وارد دفتر خودشوی و با کمال تسلط پشت میز خود بنشین؛ میترسم فردا بروی و با اخلاق عیبی که داری نگذاری دستور وزیر اجراشود.

— برای چه؟ اخلاق عیبی کدام است؟

— من ترا خوب میشناسم عزیزم، همان کار که همیشه کرده‌ی خواهی کرد، گویا درست حرف خواهی زد: به رؤسائی که باید دستور وزیر را اجرا کنند و البته تصدیق میکنند که همه حقیر و بی‌ارزش و در مقابل تو خیلی کوچک و ناچیزند، بچشم حقارت خواهی بگریست و باحتمال قوی چیزهایی خواهی گفت که آنان را برس غیظ آورد و هزار چاه و چاله پیش پای تو بکنند. من وعده کرده‌ام فردا خود بروم و خواهم رفت.

— باز هم پیش وزیر؟

— اگر لازم شود البته پیش وزیر هم خواهم رفت ولی قرار شده است پیش رئیس دفتر وزارت بروم!

— آن بسره رذل پیروسیا که کارش و دلیل پیشرفتش چیزی جز پالاندازی نیست؟ عفت راست نشست. خیر کسی خشم در چشمان خود افکند و گفت:

— احمد! اینطور حرف زدن تو به من بر میخورد، رئیس دفتر یاهر رئیس و مدیر و معاون روزی دیگر هر چه هستند باشند،

و احسن خلایق راه‌زنی شرح داد که چگونگی دشمنان و بدخواهان تو اوراق نامتناسب در پرورده تو گذاشته‌اند. یک نمون از این اوراق را من خواندم و او آنرا پاره کرد و بدور ریخت و وعده کرد که بهیمن ترتیب پرورده ترا ازین اوراق تصفیه کند. درباره‌ی تو با کمال احترام حرف می‌زنم و در بعضی موارد با یک خنده‌مند بزرگ و حتی آسان‌خود می‌نماید! احمد بتندی گفت: خائلی بر سر من که چنین شاگردی دایم!

عفت گفت: گوش کن احمد؛ حتی یک کلمه که حاکی از مخالفت او باشد بزبان نیارود؛ من در تمام این لحظات چون آنچه را که او درباره‌ی این مسرد و دیگری وزراء و زرتگان کنوسی گفته بودی در نظر داشتم منتقل بدم که او زبان بکشد و در مقابل خواهش من تومی ابراز کند ولی بخدا و بجان تو سوگند هیچ چیز احسن نکردم، هیچ تغییر در قیامت او ندیدم، بهیچوجه حرکت لسا شایسته نمی‌نکرد و بهیچوجه کوچکترین کلمه‌ی که از حدود ادب و عفاف خارج باشد نگفت... وقتی من خواهش کردم قلم بردارد و آنچه را وعده میدهد روی کاغذ آورد فقط چند ثانیه فکر کرد، بعد قلم برداشت و دستوری که لازم بود نوشت. احمد دست خود را پیش آورد و گفت:

— کو؟ بده بینم آن دستور را؟

عفت گفت: اول آنرا بدست من داد ولی بعد پس گرفت و به مدیر دفتر وزارتی داد تا هم امروز برود و باایلا کند و فردا صبح احکام تو صادر شود.

— احکام من؟ که چه؟

— که تو مدیر کل بشوی! چند اداره مهم وزارتخانه در اختیار تو باشد، فوق‌العاده و اضافه‌کار با مژبانی دیگر بگیرد. و اموریست های مهم با خرج سفر و فوق‌العاده قابلی برای رفتن با اروپا و آمریکا بتو بدهند.

احمد سبابهت و خیرت چشم در چشم عفت دوخت و پس از چند لحظه سکوت و سرگشتگی گفت: راست میگوئی عفت؟ جان بهیسه مراست میگوئی؟ همین سادگی؟ عفت خشمگین شد و گفت: یعنی چه احمد! تو با من خیلی بد حرف میزنی! چه طور جرأت میکنی حرف مرا باور کنی؟ چه طور جرأت میکنی خیال‌های بد بمقررت راه دهی؟! احمد سر زبر افکند و بی‌الکله دلش آسوده و خشای راحت شده باشد گفت: معذرت میخواهم عفت! من تصمیر ندارم؛ تو صد سال دیگر هم نخواهم توانست بقدر من از اسرار پیشرفت و کامیابی امروزی آگاه شوی و کارهایی پان امروزی باشناسی خوب، گویا آگذون چه باید کرد؟

عفت گفت: فردا باید من بیکبار دیگر بوزارتخانه بروم و دنبال جریان باشم تا احکام ترا بگیرم و بیاورم بدستم بدهم و تواز پس فردا صبح سر کار خود بروی!

احمد راستی دیگر جرأت نداشت گفته زش را باور نکند؛ با وجود این گفته‌های او را مثل پشته‌ها جنبای که بگوش یک مرد شریف و درستکار رسد بگوش



اما عفت شانه خود را با یک حرکت از زمین دست او بیرون آورد، خوب توانست بر اعصاب خود مسلط باشد و با خوشروی ولی با لحنی ملامت‌بار گفت:

— چرا خل شده‌ی احمد! چرا دادو فریاد میکنی؟ آقا بزرگ میشود و حالش بهم میشود؛ بگذار من حرفم را تمام کنم...

احمد با عجز و بی‌تابی گفت:

— نمیخواهم تمام کنی! فقط بگو که راست میگوئی و دستور کتبی از وزیر بگیرتی!...

— چرا احمد، راست میگویم و دستور کتبی گرفتم، یک دستور خیلی سریع، خیلی روشن و خیلی عالی...

احمد میباید شد، آشکارا لرزید و گفت:

— اوها ممکن نیست...! چطور دستور گرفتی؟ چطور موافقت او را جلب کردی...!

باور نمیکند؛ بخدا باور نمیکند، برای اینکه او را میشناسم و میدانم با درخواست یک زن زیبا فقط باجه قیمت موافقت می‌کند، و تو زاه میشناسم او... عفت یعنی خیال می‌کنم که میشناسم... خیال میکنم امکان ندارد تو به آرقیعت که این بی‌همه چیزها همین می‌کنند تن در داده باشی... پس دروغ میگوئی.

عفت که از وضع شوهرش هم متأثر شده و هم حس تعاقیری نسبت باور در دلش راه یافته بود بینی خود را بالا کشید، گریه به ابروان افکند و گفت:

— من دروغ نمی‌گویم احمد ولی تو پنج‌جاه در صد اشتباه میکنی؛ امرایشناسی و درست هم میشناسی... ولی در حق مردم در اشتباه هستی؛ بدبینی و بداندیشی روح ترا قاریک و دل ترا سیاه کرده است؛ همه مردم را بیک چشم میشکری و آن چشم بدبینی است و همه را بیک چوب میرایی؛ آن چوب تفرق است؛ آرام باش؛ چوب و خروش را کنار بگذار، آقدر ساکت بمان و بقراری مکن تا من جریمه‌ایالات خود را با وزیر برای تو شرح دهم؛ اگر عمری که با هم گذرانده‌ایم بی‌بوه نگذشته‌اند؛ لال این نتیجه را داشته‌است که تو مرا کاملاً شناخته باشی خوب میدانی که من هرگز...

درین موقع عفت متوجه شد که بخلاف روز پیش جز او و رئیس دفتر کسی در اطاق نیست!

احساس کرد دلت بهال این زن بیخواب  
 که بی هیچ گناه و تقصیر، این همه زجر می بیند  
 و با این سرعت و بیخون میزود میسوزد. به  
 فکر فرو رفت و در دل گفت،  
 سبب میکنم! من ازین بیچاره معصوم  
 دیوانه‌ترم! او بی آنکه گناهی داشته باشد  
 گرفتار چنین شکنجه و عذاب هولناک شده  
 است من که این همه ظلم در حق او درامیدارم  
 چه خواهم کرد... بروم بینم آجاست چه  
 میگذرد؟ بیدار است؟ خوابیده است؟  
 پای خود را پیش گذاشت تا بر خیزد  
 ولی باز شانه بالا انداخت و گفت:  
 سحر آله که تا این بجایش رفتم شرط عقل نیست که  
 باز گردم! یکدفعه که دم بظلمت او بسوزد  
 و تسلیم عواطف آبها بشوم هر چه تا کنون رفته‌ام  
 و توبه خواهم شد! بهتر از همه بجز قول وزیر جنگ  
 بی اعتنائی و تمعیر است... حالا که کار با اینجا  
 رسیده است دیگر بیدار شدن بی توانم! این زن  
 بی اعتنائی اشب اگر تا صبح دوام  
 بیاورد تا صبح بزرگ بیدار خواهد آورد.



ساختگی کرد، غزال را در آ...  
 بسته فشرد چندبوسه که از بس سخت و  
 چسبنده بود غزال با همه دردی نتوانست احساس  
 تصفی در آن کند از گونه‌ها و دهان او برود  
 و گفت،  
 - برای چهره‌ا خواهم، جام! آه! از تو  
 خوشم آمد که خواهش کردم با هم با اینجا  
 بیایم... سالها بود که زنی مثل تو با این  
 تن و گوشه مثل حریف و این چشمه‌های سیاهش  
 دلم میخواست...  
 غزال سر بسینه او نهاد، چشمان خود  
 را درو بیلا بطرف چشمان او گشود و گفت،  
 - پس چرا اینقدر سردی؟ پس چرا  
 اینقدر لرزی؟  
 و دیگر حاجتی به جواب شنیدن نیافت  
 و احساس فشار بازوان آقا بالاخان زمان به  
 قربان صدقه رفتن گشود، حال تسلیم خود  
 گرفت و با یک بقیه بدهان خود را در جستجوی  
 دهان آقا بالاخان پیش برد...  
 ولی بجای دهان او دست درشت او را بین  
 دهان چشمان او درشت آوردت درشت او را بین  
 درین پاره فکری کند. این حرکت را شوخی  
 پنداشت و دندان آماده کرد تا کف دست او  
 را بگذرد، درین موقع دست آقا بالاخان بی  
 آنکه او متوجه شود جلو دهان و پیشانی قرار  
 گرفته بود...  
 دو رشته دندانش اندکی از هم باز شد  
 ولی نتوانست گاز بگیرد زیرا مثل این بود که  
 دست آقا بالا خان که در آغاز نرم بود و ملایم  
 گذاشته شده بود سخت شد است و فشاری  
 دارد... بر زحمت و سببش که گشته و سگر آورد  
 بدون ترس و شوش گفت:  
 - آه! چون! این چه شوخی‌خرکی  
 است!

**خلاصه قسمت های گذشته**

آقا بالاخان با زن زیبای خود ماریو را از فرک جهان بازداشت. پدرش ذبیح خان خان حاکم ماریو را برودنی مادر مقدس او خانم بزرگ  
 و خواهر مژده خانم غافرازه خانم که با ماریو بستند و چون از عقی آقا بالا خان یکی از اقوام خود فروغ آقا خان هدایت  
 گویدند او را بشوق مزاجت با فروغ جریک ماریو و اهل آنرا، آقا بالاخان بکام یکی از اقوام هرزه خود چنگیزخان فروغ را بخانه  
 فرال فاحنه کشانید ولی مساعی او بی نتیجه ماند و عتیق فروغ در دل وی رفته‌اند مساعی چنگیزخان نیز برای جلب توجه ماریو را  
 بطرف خود به نتیجه نرسید وزیر جنگ که فریفته ماریو شده بود، پیشنهاد وزیر ذبیح لاله خان میخواست فروغ را برای پسر خود محمد  
 ولی خان ببرد ولی چون دولت آقا بالاخان عاقد بفرار فروغ است و از آنکه دستور داد حکم انصاف او با درجه سرتیپ بر است قسمت  
 طهارت صادر نمود با او فرار شد که فروغ را برای پسرش نگهرد شرط آنکه خود بتواند ماریو را برای آقا بالاخان بکشد بگریه  
 وضمان آقا بالاخان، و وی در پیش پسر خود ماریو با بیچاره فروغ بود و در آنجا که او غلافی کت بگریه  
 او را فرار بیدار آقا خان شده بود صد فرخه، اعتراض و بازخواستی و حرکت چون آمیزش که منجر به شکنج آید و ظروف هد آلودی پا  
 گردولی آقا بالاخان با کمال خونسردی اورا کشت و او بتر رفت و غلت. پس از کشت و پاره شده، ماریو را در تخت خواب گذاشت و خواه  
 را خاموش یافت و با خدمت: این بیچاره کجا رفت؟ چه شد؟

پروا داشت و چون او را یافت به وزارت جنگ  
 رفت، وزیر در وزارتخانه بود و او بی آنکه  
 بشکر بازگشتن بخانه باشد باز به خیابان -  
 گردی پرداخت؛ ناچار را در خانه یکی  
 از آشنایان صرف کرد و پنج ساعت بعد ازظهر  
 گردی در پیرامون خانه فروغ کرد و چون  
 از دو پسرش یاد کرد که با کمال سوسماید از او گویان  
 و در حالی که شور در دلش افتاده بود وارد  
 کوچه پس کوچه شد و از آنجا گریخت و  
 با خود گفت:  
 - این پیرمرد فصول به خانه میرزا  
 کاظم خان میروم تا موضوع در پیشرا دبل  
 کند، باید بخانه وزیر جنگ بروم و او را  
 وادار کنم که جلوی این حقم بر چانه را بگیرد.  
 بقصد خان وزیر جنگ براه افتاد،  
 چون بخایبان رسید و خواست در درشکمی  
 بشیند چنگیز خان را دید که بطرف او  
 میدود و با سر و دست اشاره میکند.  
 آقا بالاخان که امروز مدتی چنگیزخان  
 را جستجو کرده و نیافته بود ایستاد و در دل  
 گفت:  
 - پیشرف پندرسوخته! خوب بیچنگم  
 افتادی! باید بدرت را بسوزانم و بلائیس  
 بسرت آرم که دیگر صداقت در نیاید!  
 چنگیزخان رسوخ، با کمال ادب و  
 فروتنی سلام و تعظیم کرد و گفت:  
 - چه خوب شد زیارتتان کردم؛ این  
 زنکه میگفت قرار است امروز خدمتتان  
 برسد!

آقا بالاخان با حیرت گفت: کدام  
 زنکه؟  
 - غزال را میگویی؛ امروز او را در  
 بازار کنار خندق دیدم، گفت شما امروز  
 او را دعوت کرده‌اید که با هم به باغ بیرون  
 شهر بروید؛ من باور نکردم و گفتم هرگز  
 همجو چیزی نیست و اگر باشد آقا بالاخان  
 هرگز نخواهد آمد. زنکه خیر مسر صعبانی  
 شد گفت؛ چه جرأت دارد که نیاید؛ من  
 سرتو بوعده که میروم و یک بجم نیاعت  
 هم منتظر میمانم، اگر نیامد چیزهایی را که  
 از تو میمانم میدهم در بوق و نقره بزنند تا  
 همه بفهمند... این بود که بنده خواستم شمارا  
 پیدا کنم و این موضوع را اگر فراموش شده  
 است بیادتان آرم.

آقا بالاخان با حیرت گفت: کدام  
 زنکه؟  
 - غزال را میگویی؛ امروز او را در  
 بازار کنار خندق دیدم، گفت شما امروز  
 او را دعوت کرده‌اید که با هم به باغ بیرون  
 شهر بروید؛ من باور نکردم و گفتم هرگز  
 همجو چیزی نیست و اگر باشد آقا بالاخان  
 هرگز نخواهد آمد. زنکه خیر مسر صعبانی  
 شد گفت؛ چه جرأت دارد که نیاید؛ من  
 سرتو بوعده که میروم و یک بجم نیاعت  
 هم منتظر میمانم، اگر نیامد چیزهایی را که  
 از تو میمانم میدهم در بوق و نقره بزنند تا  
 همه بفهمند... این بود که بنده خواستم شمارا  
 پیدا کنم و این موضوع را اگر فراموش شده  
 است بیادتان آرم.

زحمت از جگر خواست، همه بدش  
 و سرتیپش از هر جای دیگرش دردمیکرد؛  
 لنگ لنگان و شتر زنان از اطراف بیرون رفت،  
 نگاه در سکوت محض غوطه‌ور بود؛ از اطراف  
 هوشش شد؛ آری از ویلیس او ندید و  
 گفت:  
 - بیدار شده و بی اعتناء بمن بیرون  
 رفته است!  
 در گوشه‌اش نشست و بفکر فرورفت؛  
 پس از مدتی مدید درحالی که چشمانش پر از  
 اشک شده بود زیر لب گفت:  
 - شاید من هم تقصیر داشته باشم!  
 آقا بالاخان پس از خارج شدن از خانه  
 مدتی در خیابانها به جستجوی چنگیز خان  
 میگردید.

خوش آمده باشد که او را با خود برای خوش گذرانی از شهر خارج کند و بیاید برسد ؟ ... حتماً سری درین کار هست ! .. اگر قدری شغرت بخرج دهم خواهم توانست سر ازین کار در آورم ... فقط ازین راهها ممکن است بتوانم دستی بدامان این ماریویا فانی زن، این হলوی آبدار فرنگی برسانم !

وید کوه های گلگون و لبیان مرطوب ماریویا آب دردهاش افتد و خود را پشت چند لنگه دردگان که در کنار دکانی رویهم رسته شده بود کشاید . از دور آقا بالا خان را دید که ددرشکه می نشست .

بعضی آنکه درشکه به راه افتاد چنگیز شان با دو قدم بلند خود را بوسط خیابان رساند ، درشکه می را صدا کرد در آن جهت ، درشکه آقا بالا خان را به سوچی نشان داد و گفت :

در مشت گرفت و در حالی که صدای آه‌ها را بگوش کالسکه می میرساند گفت : خوب ، بازگاه ! گو بینم داداش این کالسکه حال خودت است ؟

به ارباب ، کالسکه حال اصغر خان است ؛ مرگش هم در کار او اسرای خود اوست ، در خیابان پهن آباد !

چنگیز خان یک دو فراتی دیگر هم به کالسکه می داد چون دید دیگر نمیتواند مطلبی بدست آورد خدا حافظی گفت ، راز و گرد در او را افتاد . همینکه خواست از روی بربی پلندی به خیابان مشغول دست چپ چپ چپ مری را دید که فرولند کتان وارد جاده میشود . - با خود گفت : - غلط نکرده باشم این باغبان همان باغ است .

می نامل به طرف پیسرمد رفت و گفت :

دیگر فرمایشی ندارید ؟ چنگیز خان گفت : نه باغبان باشی ، بپیدا ، پردم . لایبمیریوی چیزیزی برای ارباب تهیه کنی و بیاروی ؟

- خیر قربان ، نادرساعت مرخصم فرمودند . - خدا حافظ !

از هم جدا شدند و چنگیز خان که از سکوت و خاوی این خیابان در آن آخرین دقایق روز و اهدمی داشت و در حالی که دماغش رویش میگردید و از شنیدن هراندک صدا مرتعش میشد سرعت براه افتاد ، درهای سمت چپ را که بقواصل زیاد از یکدیگر قرار داشت یکی یکی شمرد تا بلبر هشتم رسید ؛ نشانی ها درست بود ، یک دورقه پشت در مردد استاد آنگاه دست بر آن نهاد . در بسته بود و چنگیز خان با خود گفت :

و در حالی که همه تنش از ترس میلرزید و عرق از همه اعضایش میریخت دست خود را بیک شامه درخت سبب عظیمی که در آن نزدیک بود بند کرد و با یک جست خطرناک خود را به تنه درخت رساند . اندکی صبر کرد تا اطمینان یافت صدای شاخ و برگ درخت توجه کسی را جلب نکرده است . آنگاه به آسانی از درخت پائین رفت . پای درخت در نهان شاخه های انبوه یک مستان کوچک که در آن نزدیک بود نشست ، جوارب و کفشی خود را پوشید و بعد آهسته و با کمال احتیاط در باغ برآه افتاد . هوا تقریباً تاریک شده بود . زیر پاهای خویب دیده نمیشد ، او میخواست از جا های بی درخت یا کم درخت عبور کند و عبور از میان نهال ها و درخت های کوچک و بزرگ بزحمت صورت میگرفت .

چنگیز خان بزودی بین ترس و کنجکاری خود تمیمی گرفت و آهسته آهسته ایستاده بود پشت درخت دیگر رفت ، و سپس از هم جای خود را عوض کرد ؛ میکوشید پایش روی زمین صدانکند و نه هاش به شاخ و برگ نهال ها بر نخورد . آهسته آهسته بهمین ترتیب بطرف صدایدشروی میگردد و آنرا آشکارتر میشنید . دیگر شبیه می باقی نماند ؛ یک نفر با قدم های بسیار سنگین پیش میآمد . پس از دوسه دقیقه چنگیز به پشت تنه چنار بسیار قطوری رسید که پشت جوی یک خیابان پاینده کرده و سر با آسمان کشیده بود . بزودی دریافت که میان آهسته درخت خالی است . فوراً وارد آن شد منتظر ماند . طولی نکشید که قدم های سنگین بی کف همان خیابان پهناور شده پنج شش قدمه پیشش تکرار شده بود که چنگیز خان لرزه در آمد ، خود را در جای خود جمع کرد و در دل باهول و هراس گفت :

- یکنف ، یکنف یکی دیگر را بردوش داره و میاید ...

- یخ قران امامت میدم اگر دورا دور بدبال آن درشکه بروی بطوریکه نه گمش کنی ، نه کسی که در آن درشکه است بفهمد که بدتابش هستم !

درشکه چی گفت ؛ چشم ارباب ! این دفعه اول نیست که ازین کارها میکم ! ده با زده ، بیقیمه با آقا بالا خان از درشکه به کالسکه می منتقل شد ولی چنگیز خان درشکه را ترک نگفت ، کالسکه از سر سه راه این حضور گذشت و ایستاد . غزال که در گوشه ای انتظار میبرد در وارد کالسکه شد و کالسکه سرعت براه افتاد .

- باغبان باشی سلام علیکم ! - پسر مرد چشمان خود را از میان موهای فرو ریخته سبید اپرواش بردی و دروخت . قدم مست کرد ، چون سلام گوینده را نمیشناخت متعجب شد ، با وجود این با ادب گفت :

- سلام علیکم ارباب ! چنگیز خان چارونی رفت ، او را ناگزیر از توقف کردد گفت ؛

- حالت خوب است باغبان باشی ! - دعا گو هستم ارباب . خداوند سایه شما را کم نکند .

- بدجنس پیرمرد را بیرون کرده و در راه بسته است ! یعنی این باغبان باشی زن و بچه و کس و کار ندارد ؟ شاید هم داشته باشد و منتظر لغزان در باغ باشد . خوب . چطور میشود وارد این باغ شد ؟

دری سنگ درخت نریشده می که شباهت ییک پایه ستون داشت و کنار در افتاده بود رفت و از شکاف یک لنگه در چشم بدرون دوخت . آسوی در چیزی جز انبوه درختان که سایه غروب تلازم شاخه هایشان نفوذ کرده و منتظری حزین آورده آن پوشیده بودند ؛ در در فشار داد . آنرا محکم یافت و مسلم دانست که نمیتواند آنرا بشکافد ... بوسط خیابان بازگشت ، بالا و پائین را تا آنجا که چشم کار میکرد نگرست ؛ جز سبک درشتی که جلو در یکی از باغ های دور دست یارس میگردد صدای چندسک نباید دیگر را بدبال صدای خود میکشاند در سمت چپ ، و جز دو گریه لاتر که چند صد قدم دور از آنجا بدبال هم میدویدند در سمت راست موجودی ندید ، رو بدیوار باغ کرد و آنرا با نظر اندازه گرفت . یک دیوار بلند صاف خشتی کاگلی با کتیبه آجری و بدون جزئی بود که بالاتر از آن برای او امکان نداشت ولی در کنار آن درخت ها سربه آسمان کشیده و بعضی شاخه های خود را روی دیوار افکندند بودند چنگیز خان درخت ها را نظر گزارانده ، یکی را که سبه با یکتر از دیگران بود بر گرید ، یکبار دیگر بدقت بیشتر همه جای خیابان را با چشم جستجو کرد و چون اطمینان یافت که هیچکس در آن نیست با کمال عجله کفشی خود را از او بد برد و در جای نهاد ، از درخت بالا رفت . با احتیاط خود را بس دیوار رساند ؛ با یک نقل پائین جستن از آنجا را غلطاناک یافت

تزدیک به بیستای آنکه بدانند در کدام جهت میروند وی آنکه پیش بینی کند بکجا خواهد رسید راه پیمود نادرومی که هوا کاملاً تاریک شده بود ، ناگهان روشنی چراغی به چشمش خورد . این روشنایی چشکی زد و ناپدید شد . چنگیز خان ایستاد ، خود را پشت یک درخت پنهان کرد و درحالی که دیدنهایش بهم میخورد باخود گفت :

- مثل این بود که دری باز شد و بسته شد ... حتماً اینجا طاقی هست که چراغ در آن میوزد ...

چون میبایست که بدون شتاب ولی محکم و مستقیم پیش میآمد به محاذات چنار میان نهی رسید چنگیز خان لب بدبالان گرید و با خود گفت ؛ - به ! این آقا بالا خان است و کسی را روی دوش انداخته است ... خیال نمیکند کسی جز غزال باشد .

براستی موحودی که در تاریکی، خیابان باغ را میببود کسی جز آقا بالا خان بود و چیزی که بردوش داشت غزال بود . غزال زبرینجه وسینه و زانو آقا بالا خان یک دو دقیقه پیش دست و پا زده ، ولی آقا بالا خان پنج شش دقیقه او را همان حال نگاه داشت بود ؛ هنگامی دست از او برداشته بود که چهره او را کبود و سفیدی چشمانش را از لای پلکها نمایان دیده بود ؛ دست زبرینجه سرد شدن صورتش را احساس کرده بود . آنگاه از روی تنه او برخاسته ، چند لحظه جلوجسد بیجان زن فاحشه که بوضع زشت و نفرت آوری پیش پای او افتاده بودند نگریسته ، مانند یک جسمه سنگی لعه زده ، نه

چون میبایست که بدون شتاب ولی محکم و مستقیم پیش میآمد به محاذات چنار میان نهی رسید چنگیز خان لب بدبالان گرید و با خود گفت ؛ - به ! این آقا بالا خان است و کسی را روی دوش انداخته است ... خیال نمیکند کسی جز غزال باشد .

براستی موحودی که در تاریکی، خیابان باغ را میببود کسی جز آقا بالا خان بود و چیزی که بردوش داشت غزال بود . غزال زبرینجه وسینه و زانو آقا بالا خان یک دو دقیقه پیش دست و پا زده ، ولی آقا بالا خان پنج شش دقیقه او را همان حال نگاه داشت بود ؛ هنگامی دست از او برداشته بود که چهره او را کبود و سفیدی چشمانش را از لای پلکها نمایان دیده بود ؛ دست زبرینجه سرد شدن صورتش را احساس کرده بود . آنگاه از روی تنه او برخاسته ، چند لحظه جلوجسد بیجان زن فاحشه که بوضع زشت و نفرت آوری پیش پای او افتاده بودند نگریسته ، مانند یک جسمه سنگی لعه زده ، نه

بقیه در صفحه ۱۷

با کمال دقت چشمان هراس آلود خود را به نقطه می که روشنائی در آن دیده شده بود دوخت و پس از لحظاتی با خود گفت ؛ - خوب فهمیدم ؛ اینجا اطاق است ، مثل ایست که چند خط خیلی نازک روشنائی از درزه های در آن دیده میشود ... و همانند خود را بیشتر در پس درخت پنهان کرد و گفت ؛ - او ! بنظرم که کسی با این طرف میاید ! .. چیزی ندیده ولی صدائی شنیده بود ؛ چیزی مثل صدای بارلی خیلی سنگین بود - این صدا قطع نمیشد و مدام از نزدیکتر بگوش میرسید .

او باید بترسد که نمیدانم چه غلط کرده است ؛ من چرا بترسم ... اگر همتی بخرج دهم ماریویا آزاده و بوستان بی سر خر خواهند شد

چون کالسکه راهم قرار بود مرخص کنند ؛ پیرمرد که نشانی هارادست میدید گفت ؛ - ببه ، گمان میکنم کالسکه را مرخص فرموده اند البته اگر شاید دیر وقت برگردد تنها گذشتن ازین بیابان خلوت ؛ در دس نیست ...

چنگیز خان گفت ؛ ببه ، خودشان هم همینطور گفتند ؛ اما من مثل ایست که نشانی را فراموش کرده ام . تا اینجا درست آمدم اما بادم نیست که فرمودند درین خیابان دست چپ بیا دست راست دست چشم بدر هفتم ! ..

پیرمرد صدای گفت ؛ دست چپ قربان ، در هفتم ، تشریف میریید پائین . یک در چوبی رنگ اشراقی است که یک دق الباب خیلی بزرگ دارد . یک سنگ نریشده خیلی بزرگ هم کنار در افتاده است .

چون کالسکه راهم قرار بود مرخص کنند ؛ پیرمرد که نشانی هارادست میدید گفت ؛ - ببه ، گمان میکنم کالسکه را مرخص فرموده اند البته اگر شاید دیر وقت برگردد تنها گذشتن ازین بیابان خلوت ؛ در دس نیست ...

چنگیز خان گفت ؛ ببه ، خودشان هم همینطور گفتند ؛ اما من مثل ایست که نشانی را فراموش کرده ام . تا اینجا درست آمدم اما بادم نیست که فرمودند درین خیابان دست چپ بیا دست راست دست چشم بدر هفتم ! ..

پیرمرد صدای گفت ؛ دست چپ قربان ، در هفتم ، تشریف میریید پائین . یک در چوبی رنگ اشراقی است که یک دق الباب خیلی بزرگ دارد . یک سنگ نریشده خیلی بزرگ هم کنار در افتاده است .

چنگیز خان گفت ؛ ببه ، خودشان هم همینطور گفتند ؛ اما من مثل ایست که نشانی را فراموش کرده ام . تا اینجا درست آمدم اما بادم نیست که فرمودند درین خیابان دست چپ بیا دست راست دست چشم بدر هفتم ! ..

پیرمرد صدای گفت ؛ دست چپ قربان ، در هفتم ، تشریف میریید پائین . یک در چوبی رنگ اشراقی است که یک دق الباب خیلی بزرگ دارد . یک سنگ نریشده خیلی بزرگ هم کنار در افتاده است .



# دکتر معانی

بیماریهای داخلی (کبد - معده - روده) و امراض مقاربتی  
 معالجه قطعی سوزاک کهنه و ورم پروستات مجاری ادرار - رماتیسم - سیاتیک  
 معالجه و معالجات با وسائل جدید طبی برق خیابان فردوسی - مقابل بانک ملی مرکز.



## استمال تامپاکسین

بمقام «عادت ماهانه» شماراز

تقدیرپذیر میماند

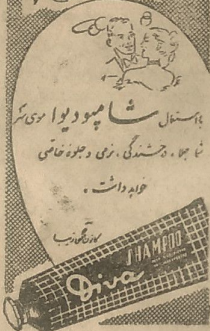
هر قدر که بخواهید می توانید در  
 آب بشوید و استمال نمایید



نمونه فروشی: داروخانه فردوسی - چهارراه اسلامبول

## درمان قطعی سوزاک

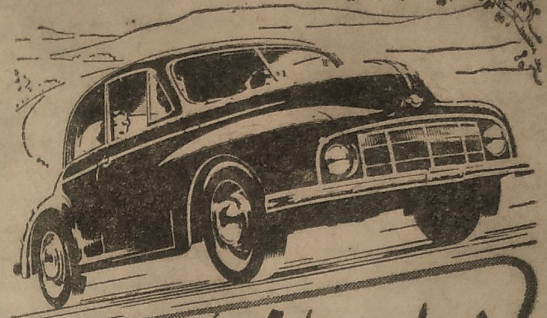
سرویس مخصوص برای بانوان  
 درمان کامل سیفیلیس و امراض جلدی و  
 درمان شقیق میچرا - ورم پروستات و سستی  
 اعصاب خیابان سپه مقابل پست خانه  
 دکتر دانشگر



عمده فروشی دارویی کامران ناصر خسرو  
 جزئی فروشی کلیه داروخانه ها و مغازه  
 های معتبر تهران و شهرستانها



دو درازد تر از نوع طبی آماده راه رفتن  
 بهترین شیرخشک دنیا است



## موریس ماینور

بهترین اتومبیل  
 کوچک جهان

مدل کالک  
 ۴ نفره، دارای موتور  
 ۲۷ اسب، مصرف هر  
 ۱۰۰۰ کیلو متری هشت  
 لیتر. ساعتان بدنه  
 یک پارچه و محل شستن  
 راحت. هرچای جلو  
 یکی مستقل و ترموزها  
 در چهار جرخ قرار  
 داده شده

اولین اتومبیل کوچکی است که دارای مزایا و صفات اتومبیل  
 بزرگ میباشد. آنچه را که از حیث خوبی استحکام و کار اجناس  
 انگلیسی انتظار دارید در آن جمع و از قسمتهای نئی جدید  
 انتظار شما را برآورده مینماید.  
 اتومبیل کوچک با بزرگترین ارزش جهانی



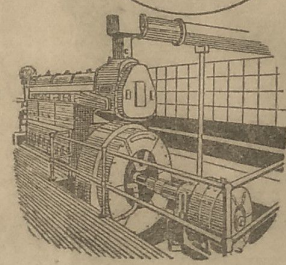
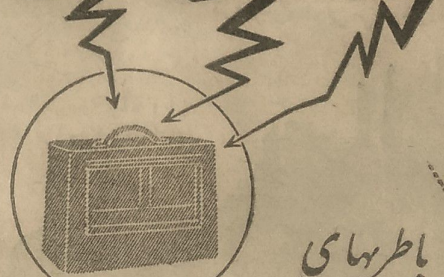
موریس ماینور  
 مدل شکاری

## MORRIS Minor

نماینده انحصاری  
 کمپانی موریس  
 خیابان امیر کبیر (چراغ برق)

## باطریهای ری.ا.واک

معروف باطریهای  
 دنیا



باطریهای  
 ری.ا.واک  
 در دنیا به رقیب نیست



از شهرستانها نماینده پذیرفته میشود  
 طالین به سرای امید تلفن ۲۲۴۶۳ مراجعه نمایند

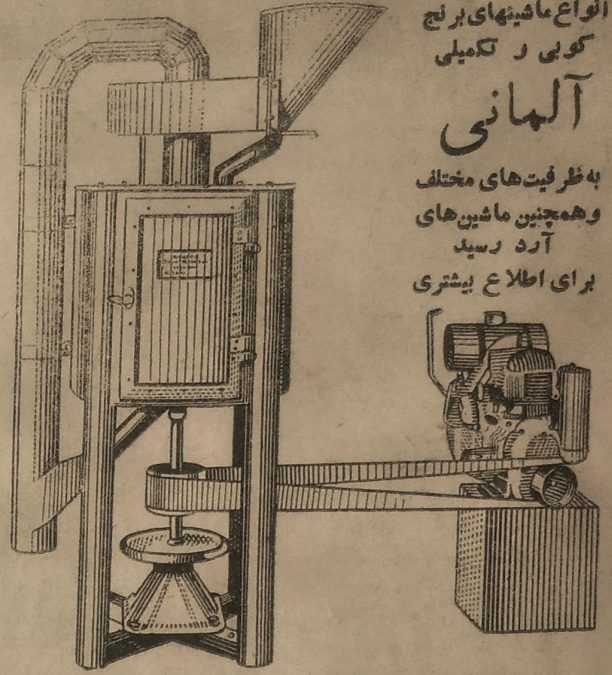


دکتر هاشم رستگار  
 منحصص بیماریهای کودکان  
 خیابان شاه آباد



# مژده بهالکین و کشاورزان

انواع ماشینهای برنج  
کوبی و تکمیلی  
**آلمانی**  
به ظرفیت های مختلف  
و همه چنین ماشین های  
آرد رسید  
برای اطلاع بیشتری



بتجار تخانه حمیداخوان سرای چیت سازمراجعه  
معالید

## آموزشگاه عالی برش

مادام هراوتس باایان دارند دو دیپلوم از **ECOLE PIGIER** و **ACADEMIE DA YDOU** پاریس که در جلسه ۶۸۲ شورای عالی فرهنگ مورخه ۱۳۲۸ تصدیق رسیده، آموزشگاه خود را باز مینماید. آموزشگاه مجهز است باندام وسایل فنی جدید که در دست رس نوآموزان خواهد بود. پس از اتمام برنامه فارغ التحصیل ها کواهی نامه رسمی داده خواهد شد. برای نام نویسی از ۱۳ شهریور همه روزه غیر از جمعه و یکشنبه از ساعت ۸ قبل از ظهر تا ۱۲ مراجعه فرمائید. نشانی - شاهر ضاروی لاله زار نوکوه فتوحی کاشی شماره ۱۱

**گرم رادیوم - یار مز جوانی**  
عاقبت اسرار جوانی در رادیو آکتیویته کشف شد. گرم رادیوم دارای خاصیت رادیو آکتیویته است و شما را در مقابل پیری بیمه مینماید. گرم رادیوم کلیه چروکهای صورت را بر طرف کرده و آنقدر شمار را زیبا مینماید که تعجب خواهید نمود. گرم رادیوم رمز زیبایی خیره کننده است و شمار را همیشه جوان نگاه میدارد.

نماینده انحصاری در خاور میانه - تهران لاله زار  
ایران رادیو تبلیغات مونوپل

## برندگان جوایز شماره ۴۱۹

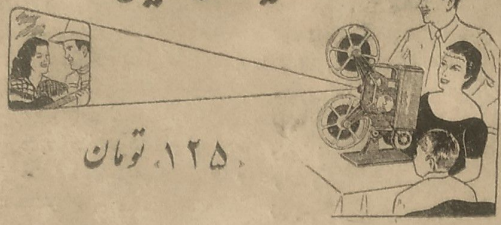
کلیه خوانندگان که نمره جایزه مجله ایشان به ۰۰ - ۰۶ - ۰۷ غتم میشود برنده یک ماه مجله هستند. خواهشمند است تمام قسمت جایزه تهران مورور از مجله جدا کنند و در پاکت سر بسته یا قید جمله (موروط بجایزه شهرستانها) ارسال نمایند. برندگان در صورتیکه مشترک باشند میتوانند روزنامه را بنام دیگری دریافت کنند یا مدت جزوه مدت اشتراکشان افزوده شود.

№ 002335

## زلزله در تهران!

روزی که مجله شرقی منتشر میشود تهران تکان می خوره و همه از این حادثه بزرگ صحبت میکنند بهتر است مراجع باین مجله بیش از این تیزی نگوییم زیرا بعضی از این شماره اول آن منتشر شود همه مردم مبلغ و معرفش خواهند شد.  
دقت فرمائید: در ۸ صبحه با پشت جلد تمام رنگی!

## سینمای فایلی



۱۲۵ تومان

## میترا - چهار راه قوام السلطنه آگهی استخدام

سازمان پوشاک احتیاج با استخدام چند نفر باوی آراسته و کارآزوده در رشته فروشندگی دارد - بانوانیکه واجد شرایط هستند مراجعه فرمائید - آهائی که یکی از زبانهای فرانسه یا انگلیسی آشنائی داشته باشند حق تقدم دارند - سازمان پوشاک خیابان فردوسی تلفن ۱۷۴۶۶ آگهی از پینک



روبروی  
پارک هتل

## درمان قطعی و کامل سوزاک

سرویس مخصوص امراض زنان  
معالجه مالاریا و اورماتیس و امراض  
جلدی مطب دکتر جلال بهی زاده  
خیابان شاهپور جنب سینماجهان

## بهارستان

روزنامه بهارستان بمدی سرت آفای  
محمد زیدان بار بزودی منتشر میشود

## هاگوزان

عال رشد و سندرستی کودکان شماست



هاگوزان برای همه

کانون آبی زیب

مکتب خزانلی کوچه ظهیر الاسلام قدری بالا تر از هنرستان بانوان  
شماره ۴۴۱

# مدلهای جدید لباس برای پائیز امسال

چند طرح زیبای متناسب برای پارچه های پائیزی

## لباس قابل تغییر

يك لباس ساده تیره رنگ یا سیاه را بچند طریق میتوان پوشید  
عکس سمت راست

این لباس بگلی ساده و دارای یقه بر گردان و دکمه جلوسینه و دامن تنگ و بر گردان لبه آستین است و آنرا با يك گل یا دستمال رنگی یا اصلا ساده پوشید

عکس سمت چپ

همان لباس در اینجا چند ورقه از گاندی سفید به پو در داخل یقه که آو باز کرده شد با دستکش و کلاه همان رنگ پوشیده شده در اینجا نمونه ها بر يك سیاه کشیده شده است تا واضحتر دیده شود .

عکس سمت چپ

همین لباس را با اضافه کردن يك قطعه کوچک جیب دار بشکل دامن که عکس آن جدا گانه در سمت راست چاپ شده است میتوان بصورت يك کت و دامن شیک در آورد .



این قسمت جدا گانه را اگر بدوزید و بلباس فوق بیفزایید لباس شیکي که درست چاپ شده است خواهید داشت .



## مانتو برای پائیز امسال

عکس سمت راست

این مانتو از پارچه نازک برنک و رنگ یا طلایی پررنگ دوخته میشود آستین آن کوتاه و کشاد است و لبه آستین چرخ شده و همچنین اطراف خط کردن و تا پائین و دور آن نیز چرخ شده است . بگانه آرایش آن دو جیب ساده رو به داخل است . شانه آن پائین افتاده و آزاد است ... اصل مهمی که باید در این لباس مورد توجه باشد رنگ آن متناسب و رنگ کپ است .

# سالن مد روز خیابان خنجر تهران مصور

يك لباس متناسب برای اندام های با رنگ بادام گشاد و پلیسه دار عکس سمت چپ

این لباس را از پارچه پشمی نازک با هر پارچه دیگری که برای پائیز تهیه میکنید بدوزید و در فصل پائیز پوشید . يك قسمت دامن این لباس پلیسه است و این پلیسه تا سه سانتی متر پشت دامن نیز امتداد دارد . رنگ پارچه

بسته بمیل شما و متناسب شکل و اندام شماست و البته چنین لباسی کز بهمانی

آن در پارکي کمر و فراخی دامن آنست برای خانمهای خیلی فربه و کوتاه قد پرازنده لیست



## پیرسش های شما

درین شماره چون این صفحه اختصاص بطرح و پیشنهاد مدل های جدید برای پائیز بافت چاپ جواب پرسش هایی که درین هفته واصل شده بود منتشر نشد و بشماره آینده موکول گردید .

ضمناً از خوانندگان محترم این صفحه خواهشمند است پرسش هایی را که میتوانند جواب آنها را ضمن جواب دیگران پیدا کنند مقرر نکنند و اجازه دهند فرصت و محل بیشتری برای جواب دادن به پرسش های جدید و بیاسقه باقی بماند .

## لباس فلال با دامن چد پد هلالی ( عکس سمت چپ )

این لباس پشمی نازک از فلال دودی با یقه نرنگ پیکه سفید درست شده است . قسمتی از دامن آن بشکل چند هلال بریده شده که از زیر بروی هم قرار داده شده است و لبه های آن آزاد است . قسمت دیگر دارای يك جیب بزرگ با بر گردان است و تا قسمتی از پشت امتداد دارد . لبه آستین قدری کشاد است .

## از زیبایی طبیعت برای لباس پائیز سرمشق بگیرید

در پائیز از رنگهای مختلف برگ درختان برای رنگ لباسان ایده بگیرید . هیچ فصل بقدر پائیز رنگارنگ و زیبا نیست . رنگهای پو - زرد - طلایی - سرخ - سبز زیتونی - قهوه ای و جنسائی ولاریوسی برنک غروب آفتاب از رنگهای پائیز هستند و تمام این رنگ ها را با اضافه هزاران نیمه رنگهای دیگر که در این فصل عینیت پیدا میکنند با سایه مخلوط کنید . طبیعت بهترین نمونه اسلیقه و زیباییست . از آن سرمشق بگیرید .



## کت برای پائیز

این يك کت راسته مستطیل از فلال سفید بادامی و کلاه دستکش سورمه ای با سیاه است و پشت آن ساده است .





# عجیب ترین شخصی که دیدم



گرده بودند واو انتظار میکرد که کار و منزل مستقری برای خود فراهم کند و شخصاً صاحب عنوان و درآمدی شود بعد نامزدی را عقد و عروسی کند... البته این جوان دلش می خواست بطوری که بین متعهد هم سوم است نامزدی معاشرت کند ، با او یک روزی بود ، به سینما و تئاتر بروید و مادر دختر هم راضی بودند و حرفی نداشتمند زیرا چون از او اطمینان داشتند

این شرح را با ما وقت خواب او مینویسم ولی به شرط کرد که از او نخواهیم آوحتی از شهری که در آن زبانه میزند اسمی نبریم .

بست و شتر سال دارد .. آنقدر زیباست که تاکنون هیچکس از زن مورد نتوانسته است عیبی برای او بگوید و او بگردد ، آنگونه است که تاکنون شاید بیش از صد خواستگار داشته و هر یک از اینها مدتی مدتی برای مزاجت با او ایستادگی و اصرار کرده بعد نتیجه نرسیده است . آنقدر مؤدب و بهیاد آداب و عاقل و متین و خوش بویاز و خوش لهجه است که وقتی با کسی برخورد میکند یا در محفلی حاضر میشود با مهادمی حرف میزند در عین حال یک مرد آراسته و دانشمند و منطقی و ملنگ زن لطیف و حساس و جذاب را در نظر عجم میسازد .

اخلاق او مجموعه ای از خوبیها و صفات عالی است . رحم و مروت بعد اعلی دارد ، در مقابل فقر و نداری سخت متانی میشود و عهدهی که گریه میکند ، باد گرفتار آن آزارش میدهد و حتی هفتمی نیست که چند دهنه در محل خود برسد گان و حیواناتی را که در پند هستند نخرند و آزاد کند . میکواید او کاش پول گرفتار میداشتم و مدتی زندان همه زندانیان و گرفتاران را بفرقت شده است میبخشید و همه را آزاد میکرد و من متقدم زندانیانی که بدست این موجود هیربانی و ناخدا آراد شوند قدر جانشانکار باشند خوی برستی و صلاح در روحشان جایگیر میشود مثلاً و از آن میکتور هو که آن کشیش که امیدام اسمش چیست روح او را بلاندهمتمی خود خرید و آزاد کرد .

ولی طفلک این دختر خودش آزاد نیست و گرفتار آونده و سرطان است و از همینجا میتواید جواب سئوالی را که باهاوندن مسطور فوق حتماً بهشتان آمده است بشنویید . سؤال شماست اینست که چرا تاکنون این دختر با اینکه اینست که چرا تاکنون این این یک داستان کوچک و تئاتر انگیز دارد . او هفتده ساله بود که یک نامزد خوب و پسر ارزانده داشت ، نامزدش از او فرار و مادرش بود تحصیل کرده و فرزند دیگری پولهزار و سه م خود دارای بعضی صفات خوب بود ، این دختر را بر او اونا مژد

# آفت

پایه از صفت ۱۳

سر موی لرزیده و نه تشریف و هراسی در دلش افتاده بود ، بعد رواز جسد گردانده ، جا در اطراف رفته ، در راه نیمه باز کرده ، گوش و چشم به بیرون فرار داده همه جا را ساکت و خاوش دیده ، باری جسد باز گشت ، با کمال خوارسری خم شده ، جسدش را از کاسنگین برد و چون سنگین شده ، و در داشته ، بزحمت بردوشش افکند ، آبرخواب بر سر شاهنش جا بجا و استوار کرده ، سپس در راه کشود و بیرون آمد ، بودی آنکه بخدایتش هم رسیده باشد که کسی در باغ است و این پیدا و پنهان شدن با کلهائی روشنائی نظارش را جلب میکند ، چنگیز خان همینکه آقا بالا خان را شناخت ، به بعد در ریافت که بین او و غزال چه گذشته است چنان مرعش شد که نزدیک بود از پا در افتد ، ولی خودداری کرد ، نفس خود را در سینه بجهس افکند ، هر چه بیشتر خود را بدیواره پوشیده درونی چنان چسباند ، همچنان سیاهی را نگریست تا دور شد و نظار آبتیابان دیگر پیچید ، درین موقع چنگیز خان جرئتی نبخود داد ، از میان درخت بیرون آمد و در دشت که هنوز آرزان بود گفت : باید بروم و بفهم ، باید بروم از زحمتی که برده ام نتیجه بگیرم . خزال بیچاره و حتماً برای این کشته است که رازش پنهان بماند ، از کجا معلوم که فردا همین بالا را پس من بیایم ؟ اینجا دیگر جای ترس و احتیاط نیست ؟ بلاوه این مرد که که درست امیدام چه غلط کرده است باید ترسد ، من چرا بترسم ؟... چه فرصت برای من بهتر ازین ؟ اگر چه درین حال گرفته شوم دیگر راه فرار نخواهد داشت . اول حس تاریک به امداد و بعد مار بوسا آزاد و بوستان میسرخر 1

و با قدری سرعت ولی با کمال احتیاط از طرفی که آقا بالا خان رفته بود براف افتاد ...

### ناتمام

بنوع او چشم میبوسد ، انکار امتناع خواهرش اثر بخشید ، او تصمیم خود را گرفته بود ، روز بعد نامزدش را بیدار کرد و با او کمال خوشروئی صحبت کرد و ماحصل کلام آنکه باو گفت : - من ترا با خواهرم دیدم ، امکان ندارد دیگر با تو مزاجت کنم و نیز امکان ندارد که بگذارم تو از خواهرم چشم پوشی زیرا او ترا دوست میدارد و در صدمه خواهد خورد و اگر تو بخواهی امتناع ورزی من ناچار ترا رسوا خواهم کرد . جوان زیاد مقاومت نکرد ؛ همه حرف ها را خود دختر زد ، همه هنرها و دستاویزها را خود او تراشید ، همه مقدمات را خود او فراهم آورد ، سه چهار ماه بعد در عروسی خواهرش با نامزدش خود او نیز از همه خندید و پیش از همه خوشی و مسرت نمود ولی هنوز که هنوز است و چندین سال از آن ایام گذشته است ستارگان آسمان نیم شب با شاهد اشک حسرت او هستند زیرا او هنوز عشق ابدی خود را در دل نگاه داشته است و میخواهد تا زنده است می آنکه بسکی ابراز کند نگاه دارد و بهین جهت شوهر نکرده است و همه میدانند که شوهر نخواهد کرد . او در روزی که تلخ خود فقط دو دلخواهش دارد یکی اینکه نامزد سابقش با خواهرش زندگی خوش و شیرینی دارند و خود و دو فرزندشان در یک کانون شکست

# آیا گم هوش و فراموش کارید

## ویا هو شیار وزیرک و با حافظه ؟

جوایهائی که به نیست از سرش ذیل خواهید داد این مطلب را روشن کنید



شما شخص کج و سر به هوا معلوم برانکه همیشه خودشان در زحمتند و با صلاح باقی که یکی می دقتی خود را میخورند بسبب زحمت و اراحتی دیگران مخصوصاً نزدیکان خود هم میشوند و گاهی اوقات آنها را مورد تمسخر هم قرار میدهند .



ممكن است بعضی اشخاص کج و سر به هوا باشند و در ضمن خودشان هم ندانند یا اصولاً معنی کجی را نفهمند و اگر با آنها عیبشان را گوشزد کنند ، ملاحظه نکنند و آنقدر سر به هوا است که هیچ عیب را برهنشرا پشت و رو به تن میکند یا بجای گش با راحتی منزل بکوجه میرود و در کوجه هم هر قدر باو بخندند توجه نمیشود حالشما هم ممکن است جزو این دسته باشید یعنی کج باشید ولی ندانید ، فهم این موضوع آسان است یعنی شما هر قدر کج باشید که بگویی خود هم می نبرد اگر باین سوالات راست و درست پاسخ « آری » یا « نه » دهید فوراً بگویی و با هویشاری خود بی خواهید برد .



۱- آیا تاکنون برای شما اتفاق افتاده است که برای خود را عوضی بپوشید یا یک قسمت آنرا بپوشید و بگویند و خیابان بروید ؟  
۲- آیا ممکن است بعضی اوقات یکی از اشیاء خود را در محلی بگذارید و تا چند روز آنرا فراموش کنید ؟  
۳- آیا بعضی اوقات یکی از اشیاء دیگران را بر سرش آنکه متعلق بخودتان است بر میدارید ؟  
۴- آیا بکم کردن اشیاء عادت دارید ؟  
۵- آیا از آن اشخاصی هستید که میدانید خود را پیشم دارند و دنبال آن میگرددند ؟  
۶- آیا تاکنون برای شما اتفاق افتاده است که مثلاً بفوق را کسی عوضی نشانی منزل ، شماره تلفن یا اسم و رسم ترزا بگویند ؟  
۷- آیا همیشه در منزل و اداره مدتی از وقت شما صرف پیدا کردن اشیاء مدره روزم میشود ؟  
۸- آیا هنگامیکه یا شخصی مشغول صحبت هستید اگر مشغول سیگار کشیدن باشید مرتب سیگار روشن خود را در کنار جا سیگاری فراموش میکنید ؟  
۹- آیا هنگامیکه نامه ای میخوانید مرتب اسطوری را که خواننده اید فراموش میکنید ؟  
۱۰- آیا تاکنون برای شما اتفاق افتاده است که در خوردن جای صبح یا عصر و یا شام و ناهار شک کنید ؟  
۱۱- آیا در موقع شرمند پول و هنگام محاسبه زیاد اشتباه میکنید ؟  
۱۲- آیا هنگامیکه با کسی مشغول صحبت هستید اما گفته های طرف را فراموش میکنید و جواستان متوجه قطعه بگری است ؟  
۱۳- آیا ممکن است آنقدر کج باشید که مثلاً شماره شناسنامه یا شماره تلفن خود را

باید براسر و علاقه و محبت و سعادت بسر میرسد و باین دختر محروم با همان نظر احترام مینگرند که کسی بهرم عذراء بنگرد ، دیگر آنکه میتوانداوفاقت خود را صرف نیکو کاری و دلجویی از دردمندان و گرفتاران کند .  
سراغ دارید ؟  
**ج . ح . دوستدار محروم این دختر و پسر دانی نامزد سابق او**  
در وان حمام مشغول روزنامه خواندن میشود و آنقدر غرق در مطالعه میشود که مدت ها است او را هست و او همچنان مشغول مطالعه

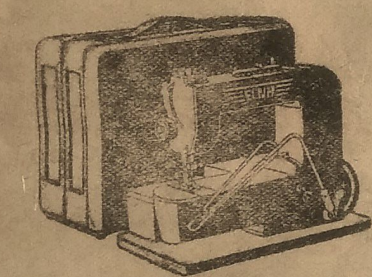


دانه آن من گلاب بود جدید و بزرگ  
بخت چاکر بنامت شیده بر زبان بستند این ک...

**Zande**  
بهای کر با را در آرایش  
دوست است

**ایران پیما**  
مسافرت بتمام قاطع مازندران  
خیابان سعدی پست بانک شاهی

همیشه بهترین کادو و هبه نوبت  
اینجاست خنک خنک خود را از مغازه ماه تهیه کنید  
مغازه ماه - اول لاله زار

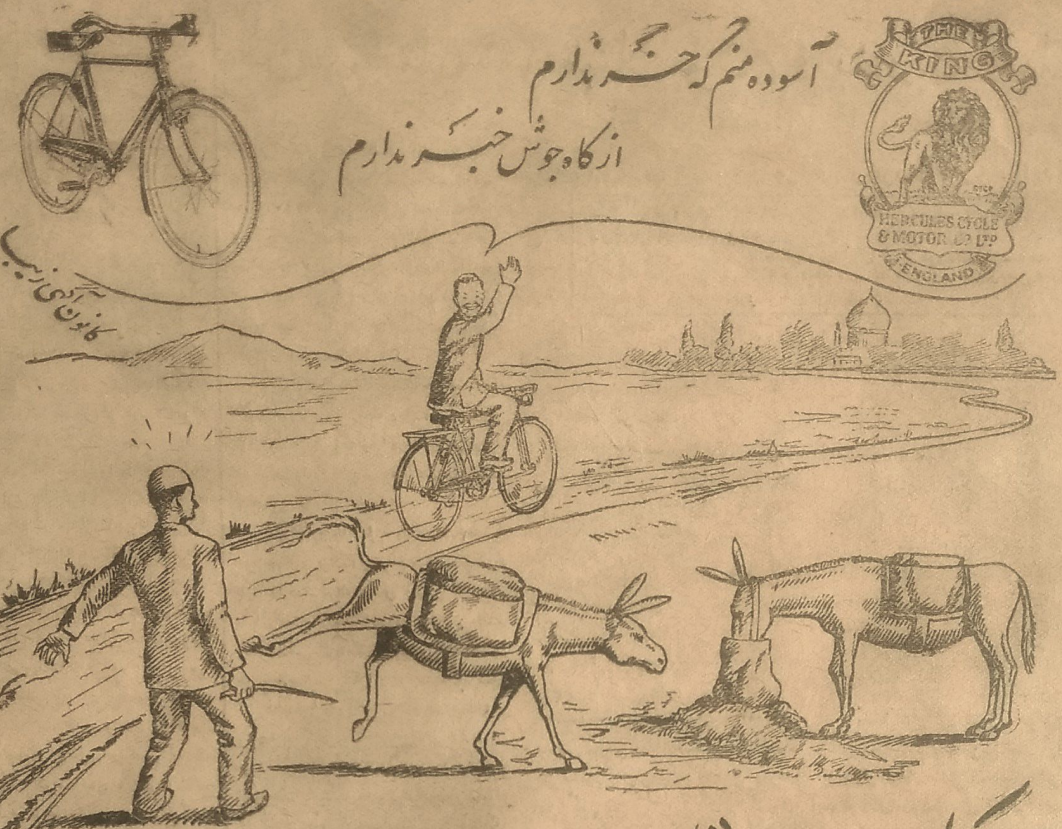


**ELNA**  
جدیدترین و فشانترین چرخ خیاطی برقی ساخت سوئیس  
قابل حمل - چمدان میز کار - موتور بی صدا و روشنایی  
درونی - چپ گرد و راست گرد  
**بازوی آزاد**  
معروفترین مزایای نمایانند

اگر در اثر خوردن غذای زیاد یاغ  
وعده و خستگی سردرد تولید میشود بعضی  
اولین آثار کسالت التا سار که دارای طعم  
گوارایی است میل نمایند مواد مسکن آن  
اورا در در بر طرفی مینماید همیشه در  
دسترس خوردن داشته باشید

**اکسلسور**

**سیاسی گذاری**  
مانی بود که اینجانب مبتلا مرض  
مزمن بودم و اغلب پزشکان مرا چاره نمودم  
بالاخره در سایه تشخیص و مراقبتهای آقای  
دکتر جلال بهی زاد بهبود یافتم لذا  
بدینوسیله از زحمات این پزشک محبوب  
و دانشمند تشکر و قدر دانی مینمایم  
حسن - رشاد



**هرکولیس شیونشا: یگانه دوچرخه مورد علاقه و آرزوی بچه ها است**  
امایند هرکولیس شیونشا در ایران شرکت تضاعفی برادران تبرک تهران - خیابان فردوسی تلفن ۳۰۰۰۶

**الذنا**  
برای هر خانواده یک رادیو آندریا

جدیدترین و فشانترین چرخ خیاطی برقی ساخت سوئیس  
قابل حمل - چمدان میز کار - موتور بی صدا و روشنایی  
درونی - چپ گرد و راست گرد  
**بازوی آزاد**  
معروفترین مزایای نمایانند

**رانندگی و میکانیکی**  
را بطور کامل  
زیر نظر مهندس حیفائی در کوتاه ترین مدت فراگیرید و باخذ گواهینامه  
از شهرهای موفق شوید  
هنرستان عالی رانندگی و میکانیکی جام جم خیابان فردوسی  
مقابل خیابان ثبت تلفن ۴۳۵۸  
و نیز داوطلبان این فن میتوانند بنمایند گیهای ما در تهران  
با آدرسهای زیر مراجعه فرمایند:  
۱ - خیابان قزوین چهارراه قنات کارخانه مهندس حیفائی  
۲ - چهار راه شاه (سی متری) انوشولی خشنود  
۳ - خیابان نواب چهار راه رضائی بنگاه حقیقت ایستگاه  
راه آهن بنگاه وزیری  
خیابان امیر کبیر تجارخانه کهر با آگهی از مؤسسه یک

**مسافرت با ترانسپورت**  
به کرمان و یزد و قم - ناصر خسرو شمس العمارة

**آندریا**  
برای هر خانواده یک رادیو آندریا  
آندریا رادیو باطری یک عمر اودیو  
فروشگاه مرکزی رادیو آندریا خیابان لاله زار کاشی ۸۹ تلفن ۳۳۳۵

